



دولت و برنامه های فرهنگی

مدرس : ناهید خوشنویس

سال تحصیلی پاییز 1398

دانشگاه علمی - کاربردی (واحد 13)

دولت در علم سیاست، دستگاهی سیاسی اجباری با حکومتی متمرکز است که انحصار استفاده ی درست از اجبار و زور درون یک قلمرو جغرافیایی معین را حفظ می کند. مفهوم دولت در معانی دیگری نیز به کار برده می شود.

بسیاری از نویسندگان مفاهیم «دولت» و «حکومت» را به یک معنا به کار می برند و در زبان عامیانه و رسانه ها دولت معمولاً به معنی قوه مجریه یا هیئت وزیران است که این کاربرد از واژه دولت تنها به بخشی از حکومت اشاره دارد

گاهی نیز دولت به بخشی از حکومت اشاره دارد که شامل نهادهای مذهبی و نهادهای مدنی نمی شود.

مثلاً کاربرد واژه دولت در اصطلاح سازمان های غیردولتی به این مفهوم از دولت اشاره دارد.

1. دولت ها ممکن است از قدرت سیاسی و حاکمیت کامل برخوردار باشند که در این صورت کشور مستقل نامیده می شوند

2. ولی گاهی ایالت هایی که در یک جمهوری فدرال گرد هم آمده اند، مثلاً در ایالات متحده آمریکا، نیز دولت نامیده می شوند. نوعی حکومت مرکب از دولت های مستقل ایالتی و یک دولت مرکزی که توسط مردم همه ایالت ها انتخاب می شود.

مشکلات تعریف

هیچ اجماع آکادمیکی بر روی یک تعریف جامع و مناسب از دولت وجود ندارد. واژه دولت اشاره دارد به دسته ای از نظریات متفاوت ولی مرتبط درباره ی پدیده سیاست که اغلب با یکدیگر هم پوشانی هایی دارند. ارائه تعریف از این واژه می تواند به عنوان بخشی از درگیری های ایدئولوژیکی نیز در نظر گرفته شود، چرا که تعریف های مختلف به نظریه های متعددی منجر می شود که پایه و اساس دولت هستند و در نتیجه راهکارهای مختلف سیاسی را معتبر خواهند شمرد.

رایج ترین تعریف از دولت متعلق به ماکس وبر است، که توضیح می دهد :

دولت یک سازمان سیاسی اجباری است که دارای دولتی مرکزی بوده و سعی در برقراری انحصار قدرت قانون گذاری برای خود در داخل یک قلمرو مشخص دارد.

بر طبق دیکشنری انگلیسی آکسفورد، دولت:

الف. یک اجتماعی سازمان یافته سیاسی است که دارای یک دولت، یک رفاه عمومی و یک ملت است.
ب. چنین اجتماعی می تواند تشکیل دهنده بخش های مختلف یک جمهوری فدرال باشد، به ویژه در ایالات متحده آمریکا.

دولت و حکومت

مفهوم حکومت می تواند متمایز از مفهوم دولت باشد. حکومت گروهی مشخص از مردم، دیوان سالاران اداری، است که وظیفه اداره کردن کارهای دولت ها را در دوره ای که به آن ها اختصاص دارد بر عهده دارند. با این اوصاف می توان گفت که حکومت ها ابزاری هستند که قدرت دولت از طریق آن ها به کار بسته می شود.

دولت ها

توسط حکومت های مختلفی که از پی هم می آیند، اداره می شوند. هر حکومتی که از پی حکومت دیگر می آید از بدنه ای از افراد متخصص تشکیل شده که انحصار تصمیم گیری های سیاسی را در دست دارند و توسط سازمان های حکومتی از دیگر اعضای جامعه جدا شده اند. کارکرد ایشان اجرایی کردن قوانین موجود، تصویب قوانین جدید و داوری اختلاف ها به صورت انحصاری است در بعضی از جوامع، این گروه از مردم به صورت دائمی بر سر کار می آیند یا از طبقه پادشاهی بوده و از طریق وراثتی کنترل امور را در دست می گیرند. در دیگر جوامع، مثل دموکراسی ها، نقش های سیاسی بر جای خود باقی می مانند ولی اشخاص متفاوت در زمان های مختلف تصدی آن ها را بر عهده خواهند داشت.

دولت-ملت

دولت هم چنین می تواند از مفهومی به نام ملت نیز متمایز باشد که به یک منطقه گسترده جغرافیایی اشاره دارد و مردمی که در آن محدوده به زندگی و کار مشغول اند و هویتی مشخص از در کنار هم بودن و با هم زندگی کردن دارند.

آنتونیو گرامشی و دولت

آنتونیو گرامشی معتقد بوده که جامعه مدنی مرکز اولیه فعالیت سیاسی است چرا که این محل جایی است که در آن تمام اطلاعات هویتی، درگیری های نظری، فعالیت های روشنفکران و ساختن یک هژمونی، شکل می گیرند و امکان وقوع می یابند و آن جامعه مدنی پیوند ارتباطی میان فضای سیاسی و اقتصادی بود.

فراستی، سلطه‌گری، سلطه، یا هژمونی (به فرانسوی: *hégémonie* مفهومی است :

برای توصیف و توضیح نفوذ و تسلط یک گروه اجتماعی بر گروهی دیگر، چنان که گروه مسلط (فراست) درجه‌ای از رضایت گروه تحت سلطه (فروست) را به دست می‌آورد و با «تسلط داشتن به دلیل زور صرف» فرق دارد. مراد از آن چیرگی مادی و معنوی یک طبقه بر طبقات دیگر است، چنان که در اصطلاح «سلطه‌جویی بورژوازی» (طبقه حاکمه جامعه سرمایه داری) به کار رفته است. تأکید این اصطلاح بر آن است که طبقه مسلط نه تنها از نظر سیاسی و اقتصادی جامعه را زیر نظارت دارد، بلکه شیوه خاص نگرش خویش به جهان و انسان و روابط اجتماعی را نیز چنان همه‌گیر می‌کند که به صورت «عقل سلیم» در می‌آید و آنانی که زیر تسلط هستند این نگرش را همچون پاره‌ای از «نظم طبیعی» جهان می‌پذیرند.

آنچه از این بینش نتیجه می‌شود آن است که انقلاب نه تنها قدرت سیاسی و اقتصادی را از طبقه‌ای به طبقه‌ای دیگر می‌سپارد، بلکه از راه صورت‌های تازه‌ای از تجربه و آگاهی، می‌باید، «سلطه‌جویی» دیگری بیفزاید. این نظریه با دید آشنای مارکسیستی فرق دارد که کار اصلی را تغییر آیه اقتصادی جامعه می‌داند و بر آن است که تغییر روبنا بازتابی از تغییر «زیربنا» است، بلکه از این دید، مبارزه برای «سلطه‌جویی» (یعنی رهبری معنوی) نخستین کار مهم است و حتی فاکتوری مهم برای هر تغییر بنیادی می‌باشد.

لویی آلتوسر و دولت

Louis Althusser

آلتوسر به دو مکانیزم عمده اشاره می‌کند که تضمین می‌کنند مردمی که تحت حاکمیت دولت‌اند مطابق با قوانین آن دولت عمل کنند.

نخستین مکانیزم را آلتوسر دستگاه‌های سرکوب دولتی می‌نامد که مانند پلیس، دادگاه‌ها و زندان، مستقیماً به اعمال زور جهت انطباق رفتار مردم با قوانین می‌پردازند. دولت از طریق این دستگاه‌ها افراد را وادار می‌کند تا به گونه‌ای معین رفتار کنند.

اما مکانیزم دومی که آلتوسر بررسی می‌کند برای مطالعات ادبی اهمیت بیشتری دارد. او آنرا دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت می‌نامد نهادهایی وجود دارند که ایدئولوژی‌هایی تولید می‌کنند که ما به مثابه افراد (و گروه‌ها) آن‌ها را درونی می‌کنیم و مطابق آن‌ها عمل می‌کنیم.

دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت شامل مدارس، مذاهب، خانواده، نظام حقوقی، سیاست، هنر، ورزش و غیره می‌شوند این سازمان‌ها نظام‌هایی از عقاید و ارزش‌ها تولید می‌کنند که ما به مثابه افراد جامعه به آن‌ها باور داریم (یا منکر آن‌ها هستیم).

یورگن هابرماس و فضای عمومی

Public sphere

مکانی در زندگی جمعی انسان‌هاست که با تحقق آن، افراد جامعه می‌توانند از طریق یکدیگر به سخن آیند و با مفاهمه به امر عمومی توجه کنند، و آن را مورد بحث و گفتگو قرار دهند. در حوزه عمومی افراد در وضعیتی آزاد، دور از تحمیل‌ها و اجبارها، امر عمومی را مورد بحث و نظریات یکدیگر را مورد ارزیابی قرار می‌دهند، و بدین وسیله، امکان رسیدن به یک توافق جمعی واقعی را به حداکثر می‌رسانند. این گفتگو و مفاهمه و توافق، از آنجا که مبتنی بر نیروهای هدایت‌کننده‌ای چون قدرت و پول و تبلیغات نیستند، «سیاستی دیگر» و متفاوت با برداشتهای معمول را می‌آفرینند. انسان، هم‌گشاینده حوزه عمومی و هم خود گوهر اصلی این عرصه‌است، هم خود بخشی از عرصه و هم متأثر از آن است.

نظریه‌های کارکرد دولت

بیشتر نظریه‌های سیاسی را می‌توان تقریباً در دو دسته طبقه‌بندی کرد:

اولین دسته به عنوان نظریه‌های لیبرال یا محافظه کار شناخته می‌شوند که از عنصر سرمایه‌داری بهره می‌جویند، و بر روی کارکرد دولت در یک جامعه سرمایه‌دار متمرکز هستند. این دسته از نظریات به دولت به عنوان یک ماهیت خنثی نسبت به جامعه و اقتصاد می‌نگرند و معتقدند دولت نقشی در تنظیم روابط و فعالیت‌ها در این حیطه‌ها ندارد.

در طرف مقابل نظریه‌های مارکسیستی قرار می‌گیرند که سیاست را به عنوان پدیده‌ای در نظر می‌گیرند که به شدت با روابط اقتصادی در هم آمیخته‌است، و بر ارتباط میان قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی تأکید دارند. آن‌ها حکومت را به عنوان وسیله‌ای می‌بینند که در وهله اول در صدد خدمت به طبقه‌های برتر جامعه است.

Anarchisme آنارشیسم یا هرج و مرج گرایی

در زبان سیاسی به معنای نظامی اجتماعی و سیاسی بدون دولت، یا به طور کلی جامعه‌ای فاقد هرگونه ساختار طبقاتی یا حکومتی است.

آنارشیسم، برخلاف باور عمومی، خواهان «هرج و مرج» و جامعه «بدون نظم» نیست، بلکه همکاری داوطلبانه را درست می‌داند که بهترین شکل آن، ایجاد گروه‌های خودمختار است.

طبق این عقیده، نظام اقتصادی نیز در جامعه‌ای آزاد و بدون اجبار یک قدرت سازمان‌یافته بهتر خواهد شد و گروه‌های داوطلب می‌توانند بهتر از دولت‌های کنونی از پس وظایف آن برآیند. آنارشیست‌ها به طور کلی با حاکمیت هرگونه دولت مخالفند و دموکراسی را نیز استبداد اکثریت می‌دانند. آنارشیسم شامل مخالفت با اقتدار یا هر گونه سازمان با ساختارهای طبقاتی در هر رابطه انسانی است و به سیستم دولت محدود نمی‌شود و به عنوان یک تئوری بی‌تعصب، آنارشیسم تساوی در بسیاری از جریان‌های فکری را خواهان است آنارشیسم یک تئوری جهان بینی خاص ارائه نمی‌دهد و مانند دیگر نظریه‌ها در حال تغییر است. آنارشیسم خود زیر نخله‌های پرشماری دارد، که جز در یکی دو اصل بنیادین شباهت چندانی با هم ندارند. مکاتب فکری آنارشیسم می‌تواند اساساً متفاوت باشد، به طور مثال آنارشیسم هر چیزی از فردگرایی مطلق تا جمع‌گرایی کامل را حمایت می‌کند. آنارشیسم معمولاً به عنوان ایدئولوژی چپ رادیکال در نظر گرفته می‌شود و بیشتر اقتصاد آنارشیستی و فلسفه حقوق آنارشیستی از تفاسیر ضد استبدادی کمونیسم، اقتصاد مشارکتی، سندیکالیسم و همکاری متقابل تأثیر گرفته است.

Marxism مارکسیسم

کتبی سیاسی و اجتماعی است که توسط کارل مارکس فیلسوف و انقلابی آلمانی، در اواخر قرن نوزدهم ساخته شد. فردریش انگلس نیز از شکل‌دهندگان مهم به اندیشه مارکسیسم بوده است و مارکسیست‌ها با اصول کلی اندیشه او نیز موافق هستند.

اساس مارکسیسم، آن طور که در «مانیفست کمونیست» (نوشته مارکس و انگلس) بیان شده است، بر این باور استوار است که تاریخ جوامع، تا کنون، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است و در دنیای حاضر، دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا، وجود دارند که کشاکش این دو، تاریخ را رقم خواهد زد.

میان مارکسیست‌های مختلف، برداشت‌های بسیار متفاوتی از مارکسیسم و تحلیل مسائل جهان با آن موجود است اما موضوعی که تقریباً همه در آن توافق دارند: «واژگونی نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب کارگران و لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و لغو کار مزدی و ایجاد جامعه‌ای بی طبقه با مردمی آزاد و برابر و در نتیجه، پایان از خودبیگانگی انسان» است. (از خودبیگانگی‌ای که کمونیست‌ها معتقدند در جهان سرمایه‌داری ناگزیر و حتمی است مارکس و انگلس همانند بقیه سوسیالیست‌ها، تلاش کردند تا به کاپیتالیسم و سیستم‌هایی که در جهت به خدمت گرفتن کارگران پایه‌ریزی شده بودند خاتمه دهند.

در حالی که سوسیالیست‌ها در آغاز راه به دنبال اصلاحات اجتماعی بلند مدت بودند، مارکس و انگلس معتقد بودند که انقلاب، اجتناب‌ناپذیر بوده و تنها مسیر ممکن برای رضایت مردم، حرکت به سوی سوسیالیسم و کمونیسم است.

Burguesia بورژوازی

مفهوم بورژوازی از زمان مارکس به بعد به معنای (طبقه حاکمه جامعه سرمایه داری) یعنی طبقه سرمایه داران و مالکان وسایل تولید، بورژوازی صفت دیگری نیز دارد که جامعه شناسان قرن یازدهم آنرا بکار می‌گرفتن توصیف زندگی اجتماعی سیاسی اروپا بود مفهوم بورژوازی طی تحولات و گذر تاریخ دچار تغییرات شده است. مفهوم ویژه و دقیق بورژوازی به طبقه ای از مردم در تاریخ اجتماعی اروپا اطلاق شده است که دارای ایدئولوژی و تفکر خاصی بودند و بورژوازی در مقابل اشرافیت قرار داشت.

Proletarius پرولتاریا

مارکس در کتاب «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) تعریفی از پرولتاریا به دست می‌دهد. «مقصود از پرولتاریا طبقه کارگران مزدور جدیدی است که مالک هیچ وسیله تولیدی نیست و نیروی کار خود را برای تأمین زندگی می‌فروشد.»

پرولتاریا طبقه‌ای است از جامعه که هزینه زندگی خود را منحصراً از فروش نیروی کار خود بدست می‌آورد نه از منافع یک سرمایه، یعنی آن طبقه که خوشی و درد، زندگی و مرگ و تمامی افراد آن مربوط می‌باشد به وجود کار، پرولتاریا «مولد ارزش» به‌شمار می‌رود اما سهمی از «ارزش» و «سود» نمی‌برد. مارکسیسم تقابل این طبقه با بورژوازی را طبیعت تاریخ برمی‌شمرد.

مارکس و انگلس پرولتاریا را تنها به معنای کارگران تهیدست صنعتی بکار می‌بردند، ولی در جریان انقلاب روسیه و به ویژه انقلاب چین که تکیه‌گاه عمده آن دهقانان بی‌زمین و تهیدست بود، مفهوم «پرولتاریای دهقانی» به عنوان نیروی متحد «پرولتاریای صنعتی» پدید آمد و جنبش‌های انقلابی در جهان سوم، با نبود پرولتاریای صنعتی، تکیه‌گاه اصلی خود را «پرولتاریای دهقانی» قرار دادند.

از دیدگاه مارکسیسم، پرولتاریا و بورژوازی در منصب‌های ضد هم قرار دارند چون (برای مثال) در حالی که کارگران کارخانه‌ها ناخودآگاه تمایل زیادی به افزایش حقوق دارند، صاحبان آنها برعکس دوست دارند حقوق پرداختی کارگران تا جای ممکن پایین باشد.

پلورالیسم یا کثرت گرایی

پلورالیست‌ها جامعه را به مثابه مجموعه‌ای از افراد و گروه‌ها می‌بینند که در حال رقابت بر سر قدرت سیاسی هستند.

با این مقدمه دید ایشان نسبت به دولت، پدیده‌ای است بی‌طرف که فقط به دنبال اعطای قدرت به آن دسته از افرادی است که مناصب را در رقابتی انتخاباتی از آن خود کرده‌اند.

در سنت پلورالیستی، رابرت دال فردی بود که نظریه دولت به عنوان عرصه‌ای بی‌طرف را گسترش و توسعه داد که فضا را برای رقابت گروه‌های دیگر فراهم می‌آورد. وقتی قدرت در یک جامعه به گونه‌ای رقابتی به دست آید، سیاست دولت نتیجه چانه زنی‌های مکرر خواهد بود.

گرچه پلورالیسم نیز به نابرابری میان افراد معتقد است ولی در صدد فراهم آوردن فرصتهایی برابر برای تمام گروه‌هاست تا بتوانند بر دولت فشار بیاورند و منافع خویش را تأمین کنند. رویکرد پلورالیستی بیان می‌کند که فعالیت‌های مدرن دموکراتیک نتیجه فشارهایی است که توسط گروه‌های مختلف بر آن وارد شده‌است. دال چنین دولت‌هایی را دولت چند رهبری (پلیارشی) می‌نامد.

پلورالیسم بر این اساس که بر پایه مدارک تجربی مورد حمایت قرار نگرفته‌است، مورد نقد واقع شده و به چالش کشیده شده‌است. با مطالعه‌ای انتقادی بر اکثریت بسیاری از مردمی که در مناصب حاکمیتی مشغول به کارند مشخص می‌شوند که بسیاری از ایشان متعلق به طبقه‌های ثروتمند جامعه است و این با هدف پلورالیسم که سعی در برآورده کردن منافع تمام گروه‌های جامعه دارد در تعارض است.

پست مدرنیسم

یورگن هابرماس معتقد بود که پایه چهارچوب ساختارهای عظیم که توسط بسیاری از نظریه پردازان مارکسیست مرود استفاده قرار گرفته تا بتوانند ارتباط میان دولت و اقتصاد را تبیین کنند، بیش از حد ساده انگارانه است. وی احساس می‌کرد که دولت‌های مدرن نقش عمده‌ای را در ساختار مند کردن اقتصاد از طریق قاعده مند کردن فعالیت‌های اقتصادی و تولیدکننده یا مصرف‌کننده بودن در حجم گسترده و باز توزیع ثروت ناشی از فعالیت‌های دولت بر عهده دارند.

به خاطر تمام این دلایل هابرماس معتقد بود که دولت‌ها نمی‌توانند مسئولیت مثبتی را در برقراری منافع طبقات اقتصادی جامعه ایفا کند.

میشل فوکو معتقد بود نظریه مدرن سیاست به شدت بر پایه مرکزیت دولت استوار است و می‌گفت شاید بعد از تمام این حرف‌ها، دولت چیزی بیش از ترکیب واقعیت و یک انتزاع افسانه‌ای نباشد که اهمیت آن بسیار کمتر از چیزی باشد که ما برای آن در نظر می‌گیریم.

وی می‌پنداشت نظریه سیاست بسیار بیش از حد بر روی نهادهای انتزاعی متمرکز بود و توجه کافی را مبذول اعمال واقعی دولت نمی‌داشت.

در نظر فوکو وجود دولت هیچ‌گونه ضرورتی نداشت. به اعتقاد وی نظریه پردازان علم سیاست، به جای تلاش برای فهم فعالیت‌های دولت‌ها با تحلیل دارایی‌های دولت باید به آزمایش تغییرات در رفتارها و اعمال دولت بپردازند تا بتوانند تغییرات در طبیعت دولت درک کنند.

نظریات مشروعیت دولت

دولت‌ها عموماً بر ادعاهایی متکی اند که مشروعیت آن‌ها را اثبات کند و هدف از این مشروعیت‌خواهی برقراری سلطه آن‌ها بر دیگر موضوعات است.

برپایی نظام‌های مدرن دولتی به شدت به تغییرات در عرصه اندیشه سیاسی و به ویژه تغییر در درک مفهوم مشروعیت قدرت دولت مربوط است. مدافعان اولیه قدرت مطلق همچون توماس هابز و جان بودین نظریه مشروعیت الهی پادشاهان را نادیده انگاشتند و بحث کردند که قدرت پادشاهان باید از طرف مردم بیاید و نه از طرف خدا.

به ویژه که هابز پا را از این نیز فراتر گذاشت و بحث کرد که قدرت سیاسی باید به ارجاع به افراد توجیه شود و نه با در نظر گرفتن اشخاص به عنوان یک کل. هر دوی هابز و بودین می‌پنداشتند که از قدرت پادشاه دفاع و حمایت می‌کنند و نه از دموکراسی، اما مباحث ایشان درباره طبیعت حاکمیت به شدت توسط مدافعان قدرت پادشاه مورد نقد قرار گرفته و مقبول نمی‌افتاد، افرادی همچون سر رابرت فیلمر در انگلستان که می‌پنداشت چنین مباحثی نهایتاً به جای دفاع از شاه و موقعیت وی، راه را برای ارائه نظریات دموکراتیک تر فراهم می‌کرد.

قدرت منطقی-قانونی

ماکس وبر سه منبع اصلی را برای مشروعیت در کارهای خویش معرفی کرده‌است:
اول، مشروعیت بر پایه گروه‌های سنتی که از این عقیده ناشی می‌شود که مسائل باید به همان نحوی باشند که در گذشته بوده‌اند و کسانی که از چنین سنت‌هایی دفاع می‌کنند مشروعیت داشتن قدرت را از آن خود خواهند کرد.

دوم، مشروعیت بر پایه رهبری کارزماتیک که به رهبر یا گروهی اعطا می‌شود که در نظر دیگران به گونه‌ای قابل مثال قهرمان یا بسیار ارزشمند دیده می‌شوند.

سوم، قدرت منطقی-حقوقی است که در آن مشروعیت از این عقیده ناشی می‌شود که گروه خاصی که در قدرت قرار گرفته‌اند یک روند حقوقی را پشت سر نهاده‌اند و رفتارهایشان بر اساس قوانین مشخص نوشته شده قابل توجیه است.

و بر معتقد بود که دولت‌های مدرن در بدایت امر بر اساس همین مدل سوم شکل گرفته‌اند.

تاریخچه

اشکال اولیه دولت در زمانی که امکان مرکزی کردن قدرت به شیوه‌ای با دوام مهیا بود، شکل گرفتند. کشاورزی و نویسندگی تقریباً در جای جای دنیا در عملی شدن این روند مشارکت داشته‌اند: کشاورزی به این دلیل که اجازه ظهور طبقه‌ای از مردم را می‌داد که نیازی به گذراندن بیشتر وقت شان برای تأمین مایحتاج اولیه‌شان نداشتند، و نویسندگی (و دیگر چیزهای شبیه به آن) چرا که امکان مرکزی شدن اطلاعات مهم و حیاتی را فراهم می‌کرد.

اولین دولت‌های شناخته شده در ایران باستان، مصر باستان، بین‌النهرین، هند و چین و آمریکا (تمدن آزتک و تمدن اینکا) و بعضی از دیگر جاها پدید آمدند، اما این فقط در دوران مدرن بود که دولت‌ها تمام نقاط کره زمین را از آن خود کردند و هیچ نقطه‌ای بدون دولت باقی نماند. در آن دوره عدم وجود مرزها و وجود دسته‌بندی‌های شکارچیان همه چی را برای جوامع قبیله‌ای فراهم کرده بود و کشاورزی که یکی از راه‌های گذران زندگی و امرار معاش بود نیز کمک می‌کرد که نیازی به یک دولت تمام وقت نباشد. این شکل زندگی تمام دوران پیش از تاریخ انسان و بخش عمده‌ای از دوران تاریخی نوع بشر را پوشش می‌دهد.

دولت‌های اولیه در قلمروهایی شکل گرفت که در آن‌ها یک فرهنگ، یک سری عقاید و یک سری از حقوق توسط افراد پیروز رقابت بر سایرین و دیگر ملت‌ها تحمیل شد و یک تمدن و نظام اداری-نظامی جدید برایشان پایه‌گذاری شد.

در زمان حال چنین وضعیتی لزوماً وجود ندارد و دولت‌هایی وجود دارند که چند ملیتی هستند یا دولت‌های فدرال هستند و حتی ما امروزه شاهد بعضی از نواحی خودمختار در داخل قلمرو بعضی دولت‌ها نیز می‌باشیم. از اواخر قرن نوزدهم، در واقع تمام نواحی قابل سکونت دنیا توسط دولت‌های گوناگون مورد ادعا قرار گرفت و هر یک تحت مرزهای مشخص و قطعی یکی از دولت‌ها درآمد. پیش از آن میزان زیادی از زمین‌های روی کره زمین یا مورد ادعای کسی قرار نگرفته بودند یا به کل غیرقابل سکونت بودند یا محل سکناى مردمان چادرنشین بودن که طبیعتاً از دولتی سازمان یافته بهره نمی‌بردند.

با این وجود حتی امروزه نیز دولت‌هایی وجود دارند که در داخل قلمرو خود مکان‌هایی وسیع از حیات وحش را دربردارند، مانند جنگل‌های بارانی آمازون که این مناطق یا خالی از سکنه هستند یا کم یا زیاد توسط افراد بومی

مورد سکونت قرار گرفته‌اند (که بعضی از این بومیان نیز هنوز بدون هر گونه ارتباطی با دنیای خارج از قبیله خود به سر می‌برند).

هم چنین دولت‌هایی وجود دارند که تمام کنترل را بر قلمروی مرود ادعای خویش ندارند یا حداقل کنترلی بر مکان‌های مورد مناقشه در داخل قلمرو خویش ندارند. اکنون جامعه جهانی از حدود دویست دولت تشکیل می‌شود که اکثر آن‌ها در سازمان ملل نمایندگی می‌شوند.

جوامع پیشا تاریخی فاقد دولت

در بیشتر مدت زمان تاریخ بشریت، مردم در جوامع فاقد دولت زندگی می‌کرده‌اند، که ویژگی بارز آن‌ها فقدان قوای حاکم مرکزی بوده‌است و در آن‌ها نابرابری‌های عمده در اقتصاد و قدرت سیاسی وجود نداشته‌است.

یکی از مردم شناسان با نام رابرت ال کارنیرو می‌نویسد:

«در ۹۹۰۸ درصد تاریخ بشر مردم منحصراً در گروه‌های خودمختار و روستاها زندگی می‌کردند. در اوایل دوره کهنه سنگی (برای مثال عصر حجر) تعداد این واحدهای سیاسی خودمختار باید کم بوده باشد، اما در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد به ششصد هزار واحد افزایش می‌یابند. بعد از آن دهکده‌های بزرگ‌تر شروع به حمله به مناطق دیگر و دستیابی به منابع بیشتر می‌کند و در طی سه هزاره بعدی این واحدهای سیاسی خودمختار از ششصد هزار تا به ۱۵۷ عدد می‌رسد. در پرتو این اتفاق می‌توان انتظار این را داشت که در آینده این ۱۵۷ واحد به یک واحد کلی کاهش یابند و این امر نه تنها قابل انتظار است بلکه در واقعیت نیز رو به وقوع است.»

مردم‌شناس دیگری به نام تیم اینگولد می‌نویسد:

«مدارک زیادی برای مشاهده در دوره‌های پیش از تاریخ و زمان شکار نیست، وقتی که مردم در جوامع فاقد دولت زندگی می‌کردند و نمی‌توان این نتیجه را گرفت که زندگی مردم در آن دوره ناکامل بوده و منتظر تکمیل آن به واسطه نهادی همچون دولت بوده‌اند، بلکه حتی می‌توان نتیجه گرفت که زندگی آن‌ها و شیوه گذران امورشان کاملاً برخلاف وجود نهادی چون دولت برای رتق و فتق امور بوده‌است.»

دوره نو سنگی:

در دوره نوسنگی، جوامع انسانی تحت تغییرات عمده فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت، که شامل توسعه کشاورزی، شکل‌گیری جوامع یکجانشین و ساختن سکونت گاه‌های دائمی، رشد تراکم جمعیت انسان و استفاده از سفالگری و دیگر ابزارهای پیچیده بود.

کشاورزی در زمان یکجانشینی منجر به توسعه حقوق مالکیت، جوامع مردسالار و پرورش گیاهان و حیوانات توسط انسان‌ها شد و در این دوره اندازه خانواده‌ها هم بزرگ‌تر شد. این دوره هم چنین مهیا گر پایه‌های دولت متمرکز شده از طریق تولید منابع هنگفت غذا بود چرا که باعث می‌شد تقسیم کار پیچیدگی بیشتری یابد و مردم هر یک باید در کاری متخصص می‌شدند تا بتوانند سهمی از تولیدات غذایی داشته باشند

دولت‌های اولیه در مکان‌هایی تشکیل شدند که جوامعی به شدت طبقه‌بندی شده داشتند و طبقه ثروتمند و حاکم جامعه همگی تحت فرمان پادشاه بودند. طبقات حاکم شروع به تمایز قائل شدن میان خود و کشاورزان و دیگر طبقات اجتماعی کردند و البته این تمایز قائل شدن با آن حالت که این طبقه بخواهند طبقات کارگر را به سر سپردن به خود وادارند، متفاوت بود.

در گذشته، اعتقاد بر این بود که دولت‌های متمرکز به خاطر توسعه نظام‌های کارگری مختلف توسعه یافتند (مانند شیوه‌های آبیاری جدید) و برای این که بتوانند اقتصادهای پیچیده را نظم بخشیده و سامان دهند. با این وجود مدارک باستان‌شناسی و مردم‌شناسی مدرن این نظریه را اثبات نمی‌کنند و به وجود جوامعی غیر متمرکز از نظر سیاسی اشاره دارند.

دولت در اوراسیای باستان:

عموماً بین‌النهرین به عنوان قدیمی‌ترین جایی شناخته می‌شود که در آن تمدن یا جامعه پیچیده شکل گرفت و به معنی شهرهایی بود که در تمام مدت در آن‌ها تقسیم کار شکل می‌گرفت، تمرکز اجتماعی ثروت به سرمایه در آن‌ها وجود داشت، ثروت به‌طور مساوی بین همه تقسیم نمی‌شد، طبقات حاکم وجود داشتند، روابط بیشتر بر پایه اقامت درجایی بود تا اینکه بر پایه خویشاوندی باشد، تجارت‌های راه دور انجام می‌شد معماری‌های به جای ماندنی داشت، و اشکال هنر و فرهنگ، نویسندگی، ریاضیات و علم از استاندارد بهره‌مند شده بودند. این تمدن اولین تمدن باسواد جهان بود که اولین مجموعه قواعد نوشتن را شکل داده بود.

با رسیدن نیمه‌های هزاره چهارم پیش از میلاد بیشتر ساکنین بین‌النهرین افرادی غنی بودند که دلالت بر این داشت که رفاه در این تمدن سازمان یافته شده بود.

دولت در یونان باستان:

گرچه اشکال مختلف اولیه‌ای از دولت، قبل از ظهور امپراتوری یونان باستان وجود داشتند، اما یونانی‌ها اولین مردمانی هستند که به شکل دادن دقیق و صریح فلسفه سیاست در دولت شناخته شده هستند و به گونه‌ای منطقی نهادهای سیاسی را مورد تحلیل قرار داده‌اند. پیش از این، دولت‌ها بر اساس افسانه‌های مذهبی تشریح و توجیه می‌شدند. بسیاری از ابداعات مهم سیاسی متفاوت دوران باستان از شهر دولت‌های یونان و جمهوری روم به دست آمده‌اند. دولت-شهرهای یونان پیش از قرن چهارم حق شهروندی را به مردمان آزاد خویش اعطا می‌کردند و در آتن این حقوق شامل روندهای مستقیم دموکراتیک بود برای داشتن دولت که پس از این دوره نیز، مدت زمان زیادی در نظام‌های مختلف سیاسی جهان مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

دولت فئودال:

در دوره قرون وسطی در اروپا، دولت بر اساس اصل فئودالیسم شکل می‌گرفت، و رابطه میان ارباب و رعیت تبدیل به مرکز این سازمان اجتماعی شده بود. فئودالیسم منجر به توسعه سازمان‌های اجتماعی بزرگ‌تر و نظام‌های دارای سلسله مراتب عظیم تری شد.

شکل‌گیری درگیری‌ها بر سر مالیات‌گیری میان پادشاه و دیگر نهادهای جامعه (به ویژه اشراف و شهرها) باعث ظهور چیزی شد که امروزه آن را دولت به معنی فعلی می‌شناسیم که دارای یک مجلس قانون گذاری است که باعث می‌شود گروه‌های اجتماعی مختلف در آن نماینده داشته باشند و با هم به مذاکره بپردازند و شاه با مشورت با ایشان درباره مسائل اقتصادی و حقوقی تصمیم‌گیری نماید.

تخت و تاج پادشاه بعضی مواقع به‌طور کامل به تصمیم‌های مجلس قانون گذاری احترام می‌گذاشت ولی در مواقعی هم تصمیم‌گیری‌های ایشان را نادیده می‌گرفت که این امر منجر به متمرکز شدن بیشتر قدرت قانون گذاری و اختیار اداره کردن و داشتن قدرت ارتش در دستان پادشاه شد. در آغاز قرن پانزدهم، این روند تمرکز گرایی به دولت‌هایی که قدرت مطلق را در دست داشتند، مجال ظهور داد.

دولت مدرن:

همگن‌سازی فرهنگی و ملی به‌طور عمده با ظهور نظام‌های دولتی مدرن گره خورده‌است. از زمان دولت‌هایی که قدرت مطلق را در دست داشتند، دولت‌ها به میزانی گسترده بر پایه‌های ملی سازماندهی شدند.

با این وجود مفهوم دولت ملی مترادف با مفهوم دولت-ملت نیست. حتی در جوامعی که بیشترین حد همگنی قومی را دارند، یک مطابقت کامل میان دولت و ملت وجود ندارد، از این رو نقش اصلی دولت‌ها این شد که ملی‌گرایی را ترویج کنند و این کار را از طریق تأکید بر سمبل‌های مشترک و هویت ملی انجام می‌دادند. منشأ و ریشه هر اجتماعی در نیازهای طبیعی بشر از جمله نیازهای مادی و نیازهای معنوی نهفته است و هر اجتماع جامعه ای جهت تأمین این نیازها، به دولت و حاکمی مقتدر نیازمند است. درباره این مسئله که دولت‌ها در چه برهه‌ای از تاریخ و زندگی بشر ایجاد گشته اند، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد.

تحقیقات اخیر در زمینه های علوم انسان شناسی، نژادشناسی و زبان شناسی تطبیقی تا حدودی به بیان این مسئله و منشأ دولت پرداخته است.

درباره منشأ دولت و چگونگی پیدایش آن، نظریات و تئوری های مختلفی ارائه شده است که در این میان، چند نظریه معروف تر است.

این نظریات عبارتند از:

۱. نظریه منشأ الهی دولت

۲. نظریه قرارداد اجتماعی

۳. نظریه زور و غلبه

۴. نظریه تاریخی یا تئوری تکاملی

نظریه منشأ الهی دولت

تاریخ این نظریه به قدمت تاریخ علم سیاست است. شواهد و اسناد تاریخی کافی بیان می‌دارد که دولت‌های اولیه بر پایه ادراک منشأ الهی دولت استوار بوده‌اند. فرمانروایان خیلی ابتدایی، ترکیبی از یک روحانی و یک شاه بودند.

این نظریه بیشتر به قدرت سیاسی پرداخته تا منشأ دولت. دیدگاه اصلی در این نظریه آن است که دولت و حکومت دو موسسه مشخص نیستند، بلکه یگانه‌اند و این دو در وجود شخص فرمانروا خلاصه می‌شود. مدافعین این نظریه معتقدند که دولت به وسیله خداوند خلق شده است و به وسیله جانشین یا خلیفه خداوند در روی زمین اداره می‌شود. با این حساب اطاعت از دستورات و فرمان‌های او یک تکلیف الهی است.

در دوران قرون وسطی، این تئوری به شکل حقوق الهی پادشاهان تکامل یافت. پل قدیس در رساله خود به تحلیل و تفسیر این نظریه به نفع قدرت امپراتوران روم پرداخته، در فرانسه بوسوئه (Bossuet) این نظریه را به نفع قدرت لویی چهاردهم بیان کرده است. در انگلستان سلسله استورات در پشت این تئوری موضع گرفتند. سیاستمدار و نویسنده‌ای مانند سر رابرت فیلمر ((Sir Robert Filmer)) از این دیدگاه با حرارت دفاع می‌کرد. جیمز اول، پادشاه انگلستان خود یکی از مفسران این نظریه شد.

هم اینک نظریه منشأ الهی دولت در فلسفه مدرن غرب جای ندارد. اما این طرز تفکر و برداشت از منشأ دولت، در گذشته‌های دور منشأ خدماتی نیز در زمینه تکامل دولت بوده است. این در حالی است که در اندیشه سیاسی مدرن، دولت یک موسسه بشری است و هنگامی به وجود می‌آید که یک گروه از مردم که در سرزمینی معین سکونت دائم گزیده‌اند، تصمیم بگیرند برای نیل به هدف‌های مشترک، خود را از لحاظ سیاسی سازماندهی کنند و حکومتی را برای انجام امور خود برگزینند.

نظریه قرارداد اجتماعی

این نظریه بر این پایه بنا شده که انسان‌ها از ابتدا در حالت طبیعی محض زیسته‌اند. و بنا به دلایلی دور هم جمع شده و داوطلبانه قراردادی بسته‌اند و به موجب آن دولت را به وجود آورده‌اند. طرفداران این تئوری، زندگی تحت سرپرستی دولت را "حالت مدنی" یا "حالت اجتماعی" و زندگی قبل از تشکیل دولت را "حالت طبیعی" نامیده‌اند و آن قرارداد اولیه را هم "قرارداد اجتماعی" نام داده‌اند. به موجب این قرارداد هر فرد، قسمتی از آزادی طبیعی خود را به دولت تسلیم کرد و در مقابل، حمایت دولت را به دست آورد تا در مقابل افراد زورگو از او حفاظت و حراست کند.

افلاطون هم در کتاب جمهوری و هم در کتاب قوانین و قرارداد اجتماعی و هم در بعضی رسالات دیگر خود نظریه تأسیس دولت بر اساس توافق عمومی بحث نموده است. اما ارسطو اعتقاد داشته که دولت یک موسسه طبیعی است نه قرارداد اجتماعی. در دوران جدید یعنی حول و حوش رنسانس، نویسندگان زیردستی مانند توماس هابس ((Tomas Habbes)) و جان لاک (John Locke) انگلیسی و ژان ژاک روسو ((Jean Jacques Rousseau)) فرانسوی نظریه قرارداد اجتماعی را در فلسفه سیاسی خود به اوج اعتلا رسانیدند.

نظریه زور و غلبه

این نظریه یکی از نظریه های مغالطه آمیز درباره منشأ دولت است. مدافعین این نظریه معتقدند که ریشه و سرچشمه دولت تسلیم شدن ضعیف در مقابل قوی است. استفن لیکاک (Stephen Leacock) یکی از نویسندگانی است که به تحلیل و تشریح این نظریه پرداخته و معتقد است که دولت در نتیجه جنگ های طولانی بین قبایل و غلبه قوی ترین قبیله بر سایر قبیله های همجوار و مطیع ساختن آنها به وجود آمده است.

نظریه تاریخی یا تئوری تکاملی

نظریه ای که درباره منشأ دولت امروزه مورد قبول علمای متعدد حقوق اساسی است، نظریه تاریخی یا تکاملی است. این نظریه می گوید که دولت ریشه در احتیاجات حقیقی بشر دارد و از تجمع عوامل گوناگون و طی یک دوره تکاملی بسیار طولانی شکل گرفته است و به تدریج و بسیار کند تحت چندین عامل به وجود آمده تا به این ساختار پیچیده امروزی رسیده است. این عوامل عبارتند از: خویشاوندی و همخونی، دین، مال و مسئله حفاظت از مال، زور، بیداری سیاسی. بارگس (Burgess) نظریه پرداز انگلیسی از جمله نویسندگانی است که این رویکرد را تشریح می کند.

درآمدی بر نظریه های دولت

نظریه های مربوط به خاستگاه دولت در قدیمی ترین متون تاریخی درباره ی دولت آموزه های گوناگون پیرامون ماهیت دولت و چگونگی پیدایش آن رخ می نماید. تبارشناسی این نظریات در متون کلاسیک مغرب زمین (بویژه یونان باستان) و منابع و متون کلاسیک اسلامی و ایرانی از زوایای گوناگون قابل مطالعه و تفسیر است. نظریه الهی که احتمالاً قدیمی ترین آموزه درباره چگونگی پیدایش دولت در جامعه بشری است و ریشه در ادیان توحیدی و ابراهیمی نیز دارد، منشأ پیدایش دولت را به خداوند نسبت می دهد. این نظریه به خود در طول تاریخ اعم از تاریخ مشرق زمین یا مغرب زمین با تفاسیر گوناگون مواجه بوده است. نظریه طبیعی ارسطو که در میان حکما و فلاسفه اسلامی که به ارسطو لقب معلم اول داده اند نیز تأثیر ژرفی در تاریخ تکامل اندیشه های سیاسی و اجتماعی بشر برجای نهاده است. همچنین دیدگاه افلاطون که از قضا در این حوزه با ارسطو پیوند و قرابت دارد نیز مورد اقبال متفکران و حکمای اسلامی و ایرانی قرار گرفته است.

فارابی، ابن سینا، ابوالحسن عامری نیشابوری، ابن مسکویه رازی، خواجه نصیرالدین طوسی و فخر رازی در آموزه های خود درباره ماهیت و ضرورت دولت، نظریات افلاطون و ارسطو را مورد توجه قرار داده اند.

همچنین ابن خلدون جامعه شناس و مورخ برجسته مسلمان «نظریه زور و جبر» را که در غرب هوادارانی جدی دارد در مقدمه ی «کتاب العبر» در تبیین چگونگی پیدایش دولت و همچنین استمرار یا زوال آن مطرح نموده است.

(5و6) نظریه ی قرارداد اجتماعی درباره ی خاستگاه دولت که توسط هابز، لاک و روسو تبیین شده است در عرصه ی سیاست عملی دارای تأثیری شگرف (خصوصاً با تفسیر لاک) بوده است. دولت مشروطه و دموکراتیک عمدتاً مولود تفسیر لاک از نظریه قرارداد اجتماعی است. لاک برخلاف هابز این نظریه را بر پایه ی نیک سرشتی انسان استوار ساخت و برخلاف هابز که از نظریه قرارداد اجتماعی به دولت مطلقه متمایل شد لاک به حکومت دموکراتیک یا مردم سالار رهنمون گشت. نوآوری مهم لاک ابتدای نظریه ی قرارداد اجتماعی بر پایه نیک سرشتی انسان و نیل به حکومت مردمی یا مردم سالار بود.

درمباحث مربوط به دولت مدرن

نظریات مربوط به دولت مطلقه

Absolute

دولت مشروطه

Constitutional

دولت اخلاقی

moral

دولت طبقاتی

class

ودولت کثرت گرا

pluralistic

مهمترین مباحث و گفتمان مربوط به دولت در عرصه ی فلسفی، سیاسی، تاریخی و تا حدودی حقوقی رابه خود اختصاص داده اند. نظریه ی دولت مطلقه با تفاسیر مختلف آن، به اندیشه ی مصلحت دولت، و آمیختگی مصلحت پادشاه و دولت (کشور) انجامید و تفاسیر خاص از نظریه الهی دولت این دیدگاه را تقویت نمود. اندیشه ی مصلحت دولت در ایتالیای قرن شانزدهم پایدار شد و سپس در فرانسه به ویژه در دوره ی کاردینال ریشلیو گسترش یافت. انتشار رساله ی شهریار Prince اثر ماکیاولی در 1532 اتخاذ تدابیر مصلحت آمیز جهت حفظ و صیانت از قدرت شهریار را توجیه و فواید آن را در تثبیت قدرت سیاسی یادآور شد. این برداشت از دولت و قدرت هرچند در عرصه عمل سیاسی در اعصار مختلف تاریخی با واقعیت تطابق داشت اما با پایبندی به اخلاق و هنجارهای اخلاقی در عرصه ی عمل سیاسی فاصله می گرفت. به این مسأله درفصول بعدی پرداخته خواهد شد.

نظریه دولت مشروطه

نظریه دولت مشروطه با حقوق طبیعی با حقوق رم و آموزه های مسیحی در اروپا پیوندی تاریخی دارد. جوهر این نظریه و اندیشه «رضایت» است. اندیشه ی رضایت به تعبیر سیمونس آن است که «هیچکس مجبور نباشد از قدرت سیاسی حمایت یا اطاعت کند مگر آنکه شخصاً به آمریت آن رضایت داده باشد». همانگونه که قبلاً اشاره شد این نظریه بدلیل تلاش برای مشروع و مقبول نمودن قدرت سیاسی با آموزه های

اخلاقی ارتباط نزدیکتری حداقل از لحاظ نظری دارد. تکامل این نظریه خصوصاً با تفسیر لاک به گسترش حکومت‌های دموکراتیک و پارلمانی در دو قرن گذشته و توسعه آن منجر شد.

نظریه دولت اخلاقی

مهمترین نماینده و پرچمدار اخلاقی دولت، هگل (1770-1831) بود. این دیدگاه که در جریان فلسفه ایده آلیستی آلمان پس از انقلاب فرانسه به وجود آمد بر تحولات فکری و سیاسی اروپا تأثیر وافر برجای نهاد. هگل به انقلاب فرانسه دل بستگی داشت اما نتایج نامطلوب انقلاب در کوتاه مدت باعث سرخوردگی او و عده ای از متفکران دیگر شد. یکی از مسائل مهم و مربوط به حوزه ی سیاست در اندیشه ی هگل حل تعارض میان آزادی فرد و قدرت دولت بود.

هگل جهت تشریح دیدگاه خود درباره ی دولت از چارچوب متافیزیکی و فلسفی نسبتاً پیچیده ای که با مقوله روح در دستگاه فلسفی وی مرتبط است بهره جسته است. بر همین اساس نظریه دولت اخلاقی هگل را می باید در ساختار دیدگاه متافیزیکی او شناسایی کرد. هگل جامعه مدنی و دولت را مظهر تکامل جامعه ی بشری می دانست و دولت ملی را مظهر تجلی روح ملی می شمرد. در نظریات هگل، دولت مظهر بروز ویژگیهای اخلاقی، روحی و تمدن یک ملت است.

همانگونه که گفته شد در فلسفه هگل انسان و دولت و تکامل تاریخ به نحو جداناپذیری با جهان بینی متافیزیکی او پیوند خورده است. دولت در اندیشه هگل امکان رشد خودآگاهی انسانها را در مباحث عینی کلی تری فراهم می سازد.

هگل در کتاب فلسفه ی حق، نظریه خود درباره ی دولت اخلاقی را در چهارچوب بحث از دولت مدرن تشریح نموده است. به عقیده ی وی در دولت مدرن امکان ارضای حداقل خواست ها و نیازهای فرد و آزادی واقعی وی ممکن می شود. دولت به باور هگل نهادی اخلاقی است که در قالب ساختارهای سیاسی خود متضمن گرایش اخلاقی افراد نیز هست. با این برداشت، مفهوم دولت اخلاقی هگل از دولت سیاسی متمایز می گردد.

دولت طبقاتی

مارکس و مارکسیستها عمدتاً کوشیدند با نقد نظام سرمایه داری و بهره گیری از نظریه ماتریالیسم تاریخی و جدال طبقاتی به تبیین نظام کمونیستی به عنوان غایت تاریخ و مبارزه ی طبقاتی جهت نیل به آن بپردازد. نظام کمونیستی در آموزه های مارکس به دنبال مبارزه طبقاتی با خلع ید از سرمایه داران و لغو مالکیت خصوصی از ابزار تولید برپا می شود. در نظام کمونیستی دولت فلسفه ی وجودی خود را علی الاصول از دست می دهد و از میان می رود. زیرا به باور مارکس طبقات اجتماعی از جامعه بشری رخت برمی بندد و زندگی اشتراکی ثانوی برپا می شود. مارکس و پیروانش دولت را ابزار تداوم سلطه طبقات استثمار کننده (اقلیت) از استثمار شوندهگان (اکثریت) می دانستند. بنابراین در فلسفه مارکسیسم دولت پدیده ای عامل و فراگیر اما موقت انگاشته می شود که درنهایت از جامعه ی بشری حذف خواهد شد. به باور مارکس در نظام سرمایه داری، «ارزش اضافی» ایجاد شده در تولید در بستر مناسبات سرمایه داری و سلطه دولت به کارگر صنعتی تعلق نمی گیرد و این مسأله عامل عمده در تشدید تضاد طبقاتی است.

تضادی که به رهائی طبقه کارگر و برچیدن بساط دولت منجر خواهد شد. این نظریه بیش از یک قرن در ادبیات سیاسی چپ از جایگاهی ممتاز برخوردار بود. ناکامی مارکسیسم در تحقق وعده ها و در مقابل اصلاح نظام سرمایه داری باعث سرخوردگی یا تجدید نظر متفکران چپ در مورد پیش بینی های مارکس از آینده ی جامعه بشری، تاریخ و جایگاه دولت در روند تحولات تاریخی گردید. دیدگاهها و آموزه های مارکسیستهای مکتب فرانکفورت به خوبی مبین تجدید نظرهای جدی در فلسفه مارکسیسم بر اساس واقعیات جدید در نظام سرمایه داری است.

دولت کثرت گرا

کثرت گرایی (Pluralism) در حوزه فلسفه، اخلاق و سیاست با برداشتهای گوناگون روبرو است. کثرت گرایی فلسفی در واقع پذیرش نظریه های مختلف شناخت در حوزه معرفت و ادراک جهان است. کثرت گرایی اخلاقی با کثرت گرایی فلسفی بسیار نزدیک است. کثرت گرایی اخلاقی متضمن به رسمیت شناختن اهداف و غایات اخلاقی گوناگون افراد و گروهها است. در ساحت عمل این دیدگاه با به رسمیت شناختن رسوم اجتماعی در درون اقوام مختلف، پیوند و قرابت دارد.

کثرت گرایی سیاسی نیز در عین برخی اشتراکات با کثرت گرایی فلسفی و اخلاقی دارای وجوه تمایزی است. مدافعان دولت کثرت گرا، دارای نگرشی انتقادی نسبت به نظریات سنتی حاکمیت و دولت هستند. کثرت گرایان، وفاداری افراد به گروههای مختلف اجتماعی و صنفی مانند اتحادیه ها، انجمن ها و گروههای مذهبی را در مرحله نخست اهمیت قرار می دهند و منکر ضرورت نظام سیاسی و حقوقی یکدست هستند و حتی عدم وابستگی و تقید را گاه مطلوب می دانند.

البته کثرت گرایانی مانند «فیگس» و «لاسکی» بر شخصیت مستقل گروههای اجتماعی تأکید ورزیده اند. در واقع کثرت گرایان گروهها و انجمنها و سندیکاها را در مقابل دولت قرار داده اند و آنها را جانشین اعمال قدرت بوسیله دولت می کنند. بر همین اساس محقق انگلیسی بارکر در مقاله ای تحت عنوان «دولت بی اعتبار شده» نظریات کثرت گرایان پیش از جنگ جهانی اول را در مورد جایگزینی دولت مورد بررسی قرار داده است. دیوید ترومن یکی دیگر از نظریه پردازان اصلی کثرت گرایی است که برقراری روابط نهادینه شده میان یک سازمان دولتی و برخی گروههای ذی نفوذ مربوط به کار آن سازمان را می پذیرد.

در واقع کثرت گرایی مدعی است «پیچیدگی دولت مدرن لیبرال بدین معناست که یک گروه یا سازمان نمی تواند بر جامعه تسلط یابد» بر همین اساس کثرت گرایان توزیع قدرت در دولت مدرن را متفرق و توزیع شده میان گروهها و دستجات مختلف اجتماعی ترسیم می کنند.

ایسم ism

ایسم در لغت به معنایصالت، اصول و رویه است و در اصطلاح این پسوند به معنای طرفداری از یک مکتب فکری است، به پیروان یک مکتب خاص این عنوان اطلاق می شود.به عنوان نمونه لیبرال به معنای آزاداندیش، آزادی خواه است.لیبرالیسم به طرفداران این مکتب گفته می شود که عمده ترین هدفشان فراهم آوردن آزادی هر چه بیشتر برای فرد است.

نگرشی بر اکثر ایسم ها بصورت مختصر

Anarchisme آنارشیشم یا هرج و مرج گرای

در زبان سیاسی به معنای نظامی اجتماعی و سیاسی بدون دولت، یا به طور کلی جامعه ای فاقد هرگونه ساختار طبقاتی یا حکومتی است.

آنارشیشم، برخلاف باور عمومی، خواهان «هرج و مرج» و جامعه ُ «بدون نظم» نیست، بلکه همکاری داوطلبانه را درست می داند که بهترین شکل آن، ایجاد گروه های خودمختار است. طبق این عقیده، نظام اقتصادی نیز در جامعه ای آزاد و بدون اجبار یک قدرت سازمان یافته بهتر خواهد شد و گروه های داوطلب می توانند بهتر از دولت های کنونی از پس وظایف آن برآیند. آنارشیشم ها به طور کلی با حاکمیت هرگونه دولت مخالفند و دموکراسی را نیز استبداد اکثریت می دانند.آنارشیشم شامل مخالفت با اقتدار یا هر گونه سازمان با ساختارهای طبقاتی در هر رابطه انسانی است و به سیستم دولت محدود نمی شود و به عنوان یک تئوری بی تعصب، آنارشیشم تساوی در بسیاری از جریان های فکری را خواهان است آنارشیشم یک تئوری جهان بینی خاص ارائه نمی دهد و مانند دیگر نظریه ها در حال تغییر است. آنارشیشم خود زیر نحله های پرشماری دارد، که جز در یکی دو اصل بنیادین شباهت چندانی با هم ندارند.مکاتب فکری آنارشیشم می تواند اساساً متفاوت باشد، به طور مثال آنارشیشم هر چیزی از فردگرایی مطلق تا جمع گرایی کامل را حمایت می کند.آنارشیشم معمولاً به عنوان ایدئولوژی چپ رادیکال در نظر گرفته می شود و بیشتر اقتصاد آنارشیشستی و فلسفه حقوق آنارشیشستی از تفاسیر ضد استبدادی کمونیسم، اقتصاد مشارکتی، سندیکالیسم و همکاری متقابل تأثیر گرفته است.

Marxism مارکسیسم

کتبی سیاسی و اجتماعی است که توسط کارل مارکس فیلسوف و انقلابی آلمانی، در اواخر قرن نوزدهم ساخته شد. فردریش انگلس نیز از شکل‌دهندگان مهم به اندیشه مارکسیسم بوده‌است و مارکسیست‌ها با اصول کلی اندیشه او نیز موافق هستند.

اساس مارکسیسم، آن طور که در «مانیفست کمونیست» (نوشته مارکس و انگلس) بیان شده‌است، بر این باور استوار است که تاریخ جوامع، تا کنون، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده‌است و در دنیای حاضر، دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا، وجود دارند که کشاکش این دو، تاریخ را رقم خواهد زد.

میان مارکسیست‌های مختلف، برداشت‌های بسیار متفاوتی از مارکسیسم و تحلیل مسائل جهان با آن موجود است اما موضوعی که تقریباً همه در آن توافق دارند: «واژگونی نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب کارگران و لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و لغو کار مزدی و ایجاد جامعه‌ای بی طبقه با مردمی آزاد و برابر و در نتیجه، پایان ازخودبیگانگی انسان» است. (ازخودبیگانگی‌ای که کمونیست‌ها معتقدند در جهان سرمایه‌داری ناگزیر و حتمی است مارکس و انگلس همانند بقیه سوسیالیست‌ها، تلاش کردند تا به کاپیتالیسم و سیستم‌هایی که در جهت به خدمت گرفتن کارگران پایه‌ریزی شده بودند خاتمه دهند.

در حالی که سوسیالیست‌ها در آغاز راه به دنبال اصلاحات اجتماعی بلند مدت بودند، مارکس و انگلس معتقد بودند که انقلاب، اجتناب‌ناپذیر بوده و تنها مسیر ممکن برای رضایت مردم، حرکت به سوی سوسیالیسم و کمونیسم است.

بورژوازی

مفهوم بورژوازی از زمان مارکس به بعد به معنای (طبقه حاکمه جامعه سرمایه داری) یعنی طبقه سرمایه داران و مالکان وسایل تولید، بورژوازی صفت دیگری نیز دارد که جامعه شناسان قرن یازدهم آنرا بکار می گرفتند توصیف زندگی اجتماعی سیاسی اروپا بود مفهوم بورژوازی طی تحولات و گذر تاریخ دچار تغییرات شده است.

مفهوم ویژه و دقیق بورژوازی به طبقه ای از مردم در تاریخ اجتماعی اروپا اطلاق شده است که دارای ایدئولوژی و تفکر خاصی بودند و بورژوازی در مقابل اشرافیت قرار داشت.

Proletarius پرولتاریا

مارکس در کتاب «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) تعریفی از پرولتاریا به دست می‌دهد. «مقصود از پرولتاریا طبقه ی کارگران مزدور جدیدی است که مالک هیچ وسیله‌ی تولیدی نیست و نیروی کار خود را برای تأمین زندگی می‌فروشد.» پرولتاریا طبقه‌ای است از جامعه که هزینه زندگی خود را منحصراً از فروش نیروی کار خود بدست می‌آورد نه از منافع یک سرمایه، یعنی آن طبقه که خوشی و درد، زندگی و مرگ و تمامی افراد آن مربوط می‌باشد به وجود کار، پرولتاریا «مولد ارزش» به‌شمار می‌رود اما سهمی از «ارزش» و «سود» نمی‌برد. مارکسیسم تقابل این طبقه با بورژوازی را طبیعت تاریخ برمی‌شمرد. مارکس و انگلس پرولتاریا را تنها به معنای کارگران تهیدست صنعتی بکار می‌بردند، ولی در جریان انقلاب روسیه و به ویژه انقلاب چین که تکیه‌گاه عمده ی آن دهقانان بی‌زمین و تهیدست بود، مفهوم «پرولتاریای دهقانی» به عنوان نیروی متحد «پرولتاریای صنعتی» پدید آمد و جنبش‌های انقلابی در جهان سوم، با نبود پرولتاریای صنعتی، تکیه‌گاه اصلی خود را «پرولتاریای دهقانی» قرار دادند. از دیدگاه مارکسیسم، پرولتاریا و بورژوازی در منصب‌های ضد هم قرار دارند چون (برای مثال) در حالی که کارگران کارخانه‌ها ناخودآگاه تمایل زیادی به افزایش حقوق دارند، صاحبان آنها برعکس دوست دارند حقوق پرداختی کارگران تا جای ممکن پایین باشد.

پلورالیسم یا کثرت گرایی

پلورالیست‌ها جامعه را به مثابه مجموعه‌ای از افراد و گروه‌ها می‌بینند که در حال رقابت بر سر قدرت سیاسی هستند.

با این مقدمه دید ایشان نسبت به دولت، پدیده‌ای است بی‌طرف که فقط به دنبال اعطای قدرت به آن دسته از افرادی است که مناصب را در رقابتی انتخاباتی از آن خود کرده‌اند. در سنت پلورالیستی، رابرت دال فردی بود که نظریه دولت به عنوان عرصه‌ای بی‌طرف را گسترش و توسعه داد که فضا را برای رقابت گروه‌های دیگر فراهم می‌آورد. وقتی قدرت در یک جامعه به گونه‌ای رقابتی به دست آید، سیاست دولت نتیجه چانه زنی‌های مکرر خواهد بود. گرچه پلورالیسم نیز به نابرابری میان افراد معتقد است ولی در صدد فراهم آوردن فرصت‌هایی برابر برای تمام گروه‌هاست تا بتوانند بر دولت فشار بیاورند و منافع خویش را تأمین کنند. رویکرد پلورالیستی بیان می‌کند که فعالیت‌های مدرن دموکراتیک نتیجه فشارهایی است که توسط گروه‌های مختلف بر آن وارد شده‌است. دال چنین دولت‌هایی را دولت چند رهبری (پلیارشی) می‌نامد. پلورالیسم بر این اساس که بر پایه مدارک تجربی مورد حمایت قرار نگرفته‌است، مورد نقد واقع شده و به چالش کشیده شده‌است. با مطالعه‌ای

انتقادی بر اکثریت بسیاری از مردمی که در مناصب حاکمیتی مشغول به کارند مشخص می‌شوند که بسیاری از ایشان متعلق به طبقه‌های ثروتمند جامعه است و این با هدف پلورالیسم که سعی در برآورده کردن منافع تمام گروه‌های جامعه دارد در تعارض است.

پست مدرنیسم

یورگن هابرماس معتقد بود که پایه چهارچوب ساختارهای عظیم که توسط بسیاری از نظریه پردازان مارکسیست مورد استفاده قرار گرفته تا بتوانند ارتباط میان دولت و اقتصاد را تبیین کنند، بیش از حد ساده انگارانه است.

وی احساس می‌کرد که دولت‌های مدرن نقش عمده‌ای را در ساختار مند کردن اقتصاد از طریق قاعده مند کردن فعالیت‌های اقتصادی و تولیدکننده یا مصرف‌کننده بودن در حجم گسترده و باز توزیع ثروت ناشی از فعالیت‌های دولت بر عهده دارند. به خاطر تمام این دلایل هابرماس معتقد بود که دولت‌ها نمی‌توانند مسئولیت مثبتی را در برقراری منافع طبقات اقتصادی جامعه ایفا کنند. میشل فوکو معتقد بود نظریه مدرن سیاست به شدت بر پایه مرکزیت دولت استوار است و می‌گفت شاید بعد از تمام این حرف‌ها، دولت چیزی بیش از ترکیب واقعیت و یک انتزاع افسانه‌ای نباشد که اهمیت آن بسیار کمتر از چیزی باشد که ما برای آن در نظر می‌گیریم. وی می‌پنداشت نظریه سیاست بسیار بیش از حد بر روی نهادهای انتزاعی متمرکز بود و توجه کافی را مبدول اعمال واقعی دولت نمی‌داشت.

در نظر فوکو وجود دولت هیچ‌گونه ضرورتی نداشت. به اعتقاد وی نظریه پردازان علم سیاست، به جای تلاش برای فهم فعالیت‌های دولت‌ها با تحلیل دارایی‌های دولت باید به آزمایش تغییرات در رفتارها و اعمال دولت بپردازند تا بتوانند تغییرات در طبیعت دولت درک کنند.

لیبرالیسم Liberalism

در معنای لغوی، به معنی آزادیخواهی با قوانین خاص است و به آرایه وسیعی از ایده‌ها و تئوری‌های مرتبط دولت، اطلاق می‌شود که آزادی شخصی را مهمترین هدف سیاسی میداند لیبرالیسم مدرن در عصر روشنگری، ریشه دارد. به صورت کلی، لیبرالیسم بر حقوق افراد و برابری فرصت تأکید جدی دارد. شاخه‌های مختلف لیبرالیسم ممکن است سیاست‌های متفاوتی را پیشنهاد کنند، اما همه آنها به صورت عمومی در مورد چند قاعده متحد هستند، از جمله گسترش آزادی اندیشه و آزادی بیان، محدود کردن قدرت دولت‌ها، نقش بسزای قانون، تبادل آزاد ایده‌ها، اقتصاد بازاری یا اقتصاد مختلط و یک سیستم شفاف دولتی در طرف مقابل نظریه‌های مارکسیستی

قرار می‌گیرند که سیاست را به عنوان پدیده‌ای در نظر می‌گیرند که به شدت با روابط اقتصادی در هم آمیخته‌است، و بر ارتباط میان قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی تأکید دارند. آن‌ها حکومت را به عنوان وسیله‌ای می‌بینند که در وهله اول در صدد خدمت به طبقه‌های برتر جامعه است.

امپریالیسم

امپریالیسم از کلمه قدیم تر (امپراطوری) گرفته شده است. و این اصطلاح عنوان برای قدرت یا دولتی بوده که خارج از محدوده و کشور خود به زور به تصرف سرزمین‌ها و ممالک دیگر اقدام می‌کرده، و آنجا را جهت بهره برداری، تحت سلطه خود قرار می‌داده است. و معنای امپریالیسم با کلمه استعمار پیوندی نزدیک دارند. و امپریالیسم به امپریالیسم نظامی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم می‌شود.

میلیتاریسم

به معنای ارتش‌سالاری می‌باشد. به چهار حالت در سازمان ارتش مانند:

جنگجویی، سروری ارتش بر دستگاه دولت، بزرگداشت سپاهگیری و بسیج کشور برای هدف‌های نظامی را ارتش‌سالاری گویند.

وقتی این چهار حالت کاملاً فراهم شد ارتش‌سالاری کامل گویند.

نازیسم

عنوانی است برای حکومت آلمان در دوره "آدولف هیتلر" و گاهی هم ردیف معنای فاشیسم می‌باشد. و نیز نازی علامت اختصاری "حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان" به رهبری هیتلر است. آن‌ها اهداف سوسیالیسم ملی را رفاه عمومی کارگران، افزایش دستمزدها و عدالت در تقسیم سرمایه‌ها اعلام کردند.

سوسیالیسم

جامعه‌خواهی، جامعه‌گرایی یا سوسیالیسم اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای ایجاد نظم اجتماعی مبتنی بر انسجام همگانی می‌کوشد، جامعه‌ای که در آن تمامی قشرهای اجتماع سهمی برابر در سود همگانی داشته‌باشند. هدف سوسیالیسم لغو مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این «مالکیت اجتماعی» ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و اداره‌ی صنایع توسط شوراهای کارگری، یا غیرمستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره‌ی دولتی صنایع..

فاشیسم

نام مسلک و مکتب سیاسی و طرز حکومتی است که در فاصله جنگ جهانی اول و دوم در آلمان و ایتالیا حکمفرما بود و به طریق استبداد و دیکتاتوری فرمانروایی می کرد.

فاشیسم، برنامه‌ای است که به منظور برپا کردن تمرکز حکومت ملی مطلقه یا سیاست و روش خشک و خشن ملی اجرا می‌شود و برای عملی کردن آن رژیم در زمینه‌های صنعتی، تجاری و مالی همراه زور و تعدی نسبت به مخالفان طرح‌ریزی شده و به اجرا درمی‌آید. اصول ضداشتراکی حزب فاشیست ایتالیا به وسیله موسولینی در 1919 پی‌ریزی شد.

ماکیاولیسم (استبداد جدید)

مکتب ماکیاولیسم که آن را "فلسفه استبداد جدید" نیز می‌خوانند، عبارت از مجموعه اصول و دستوراتی است که ماکیاولی فیلسوف و سیاستمدار ایتالیایی (1469-1527) برای حکومت ارائه داده است. که خلاصه این مکتب عبارت است از: تأسیس دولتهای متحد و قوی که تابع کلیسا و دین نباشد. طرفداری از ظلم و استبداد و حکومت نامحدود. انسان موجود سیاسی و فطرتاً شرور است لذا برای علاج شرارت انسان حکومتی مقتدر و مستبد لازم است. اخلاق و مذهب تابع سیاست زمامدار میباشد، اگر صلاح دید در حکومت از دین و اخلاق استفاده می‌کند و اگر صلاح ندید استفاده نمی‌کند. زمامدار به منزلهٔ قانون است و مردم باید از حاکم و زمامدار اطاعت کنند، اما خودش از قانون مستثنی است و هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد.

روش حکومت در مکتب ماکیاولیسم آن است که زمامدار برای رسیدن به قدرت و حفظ آن مجاز است به هر عملی مانند زور، حیله، تزویر، جنایت، تقلب، نقض قول و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی متوسل شود.

و هیچ نوع عملی برای رسیدن به قدرت و حفظ آن برای زمامدار ممنوع نیست، به شرط اینکه تمام این اعمال را پنهانی و سرّی انجام دهد. و جنایاتی که هیتلر و موسولینی دیکتاتورهای آلمان و ایتالیا انجام دادند بر همین افکار دور می‌زد.

نیپیلیسم Nihilism

نیپیلیسم یا هیچ انگاری، این اصطلاح از واژه، نیپیل در زبان لاتین به معنای هیچ آمده است. و نیپیلیسم مکتبی فلسفی است که منکر هر نوع ارزش اخلاقی و مبلّغ شکاکیت مطلق و نفی وجود است. مؤسسه فرقه نیپیلیسم "میخائیل باکونین" (1876-1814م.) بوده است.

نیپیلیسم که در فارسی می توان آن را « نه گرایی» یا « هیچ گرایی» یا «بی- گرایشی» نام داد، روشی است که موضوعات تحمیل شده بر اندیشه های بشری را به نوعی نفی می کند اما معنای اصطلاحی آن یعنی «نفی همه چیز» یا نپذیرفتن راه حل هایی که تا کنون در پاسخ سؤال «چه باید کرد؟» داده شده است و حالتی حاکی از یک یأس و در نتیجه سکوت در برابر سؤال مذکور و بیان بی ارزش شدن تمام ارزش ها ، انتقاد از تمامی مطالبی که درباره انسان راه حل ارائه داده اند. نیپیلیسم بیشتر یک احساس است تا یک فلسفه. فلسفه ای تام و تمام نیست. انکار فلسفه و امکان علم ، انکار ارزش هر چیزی است. اگر انکار هر چیز ، روا باشد پس خود عمل انکار هم مورد انکار قرار می گیرد. نفی هر چیزی چه دانش ، اخلاق ، زیبایی و امر واقعی. هیچ عبارتی ارزش ندارد و هر چیزی بیهوده است؛ البته برای کسانی که دچار یأس و نومیدی نشده اند این باور دشوار است که نیپیلیسم نوعی جهان بینی است و آن حالت ایستمندی وجود انسانی است. از آنجا که نیپیلیسم اعتقاد به بی پایه و اساس بودن و بی ارتباطی چیزهاست، اغلب توأم با بدبینی زیاد است و نوعی میل اولیه در محکوم کردن وجود است. بدبینی تعبیر دیگری از بی فایده گی و بیهودگی است.

سوفیسم (سوفسطائی)

در زبان یونان سوفیسم و سوفیزا به معنای آموزش و سوفوس به معنای عقل و خرد می باشد. اما از نظر اصطلاح سوفیست عنوانی برای فلاسفه قبل از سقراط می باشد. که آنان مورد انتقاد سقراط و افلاطون قرار گرفتند.

اما بعدها به کسانی گفته می شد که در بحث ها و گفتگوی با مغالطه و زبان بازی بر حریف خود پیروز می شدند. برای حقیقت ۳ حالت قائل شدند:

الف) حقیقتی وجود ندارد.

ب) حقیقتی وجود دارد، اما قابل شناخت نیست.

ج) حقیقتی وجود دارد، برای عده ای قابل شناخت هست، اما قابل انتقال نیست.

آتئیسم

خداناباوری یا بی‌خدایی پیروان این مکتب می‌گویند چیزی به عنوان مافوق طبیعت وجود ندارد.

و انسان را فقط موجود طبیعی می‌دانند که باید با همان عقل طبیعی اداره شود در گسترده‌ترین معنا، فقدان باور به وجود خدا است. خداناباوری در معنایی کم‌تر گسترده، رد کردن این اعتقاد است که خدایی وجود دارد. در معنایی حتی محدودتر، خداناباوری، به‌طور مشخص، این موضع است که هیچ خدایی وجود ندارد. خداناباوری، در تقابل با خداباوری است که در کلی‌ترین شکل، این اعتقاد است که حداقل یک خدا وجود دارد.

Communis کمونیسم

به فرد یا حزب طرفدار مرام اشتراکی و معتقد و وفادار به مکتب کمونیسم اطلاق می‌شود. در فرضیه‌های کارل مارکس و فردریک انگلس، کمونیسم جامعه‌ای است به اصطلاح بی‌طبقه ولی توضیحات مارکس و انگلس درباره‌ی مشخصات جامعه کمونیستی دارای ابهام بسیار است. مارکس و انگلس هنگامی که از کمونیسم سخن گفته‌اند، جامعه‌ای را مورد نظر قرار داده‌اند که در آن بهره‌ی انسانها از نعم مادی بر مبنای نیاز آنان عنوان شده است، در حالیکه نیاز آدمی را نمی‌توان متوقف کرد. تاریخ اقتصادی جامعه بشری ضمن اینکه تاریخ پیشرفت تولید است، تاریخ رشد و افزایش نیازهای روزافزون و همه‌جانبه انسانی نیز هست و نیازهای انسان تنها به نیازهای مادی محدود نمی‌شود. ولی علیرغم این واقعیت، در جامعه کمونیستی مفروض مارکس، نیازهای روزافزون و معنوی انسانها ملحوظ نشده است. حزب کمونیست؛ این حزب بر مالکیت اشتراکی کلیه دارایی‌ها اعتقاد دارد. در این سیستم هیچ دولت مرکزی وجود ندارد.

Populisme پوپولیسم

بزرگداشت مفهوم مردم (یا توده) تا حد مفهومی مقدس، و باور به اینکه هدفهای سیاسی را میباید به خواست و نیروی مردم جدا از حزبه‌ها و نهادهای موجود پیش برد. عوامگرایی خواست مردم را عین حق و اخلاق میدانند و بر آن است که میباید میان مردم و حکومت رابطه مستقیم وجود داشته باشد. هم‌چنین با ایمانی ساده فضایل مردم را در برابر منش فاسد طبقه حاکم یا هر گروهی که موقعیت سیاسی و منزلت اجتماعی برتر داشته باشد قرار میدهد و میستاید. یکی از ویژگیهای عوامگرایی یافتن «توطئه‌های ضد مردمی» در هر جاست و این برداشت معمولاً به دشمنیهای نژادی و قومی دامن میزند.

دادائیسیم (پوچ گرایبی)

مکتبی است که بعد از جنگ جهانی اول و در دوران هرج و مرج کشورهای اروپایی بوجود آمد و کانون تشکیل آن کشور سوئیس بود. مکتبی است که در سال 1916 تشکیل شد و به دلیل دیدگاهی که به جهان اطراف خود داشت، خیلی زود و در سال 1922 نابود شد. مبنای آن هرج و مرج، ناامیدی، پریشانی، پوچ گرایبی، بی شکلی مطلق، نابودگرایی خودآفرینندگی است. در این مکتب هیچ چیز دنیا مورد قبول نیست و حتی خودش را حرف اساسی آن در زندگی طغیان بر علیه سه عنصر اجتماع، اخلاق و هنر است. ساختارشکنی می خواهد در گام اول ادبیات و در گام بعدی انسان را از زیر سلطه ی عقل و منطق و زبان خارج کند.

ضد خردورزی است این مکتب بیشتر در شعر، موسیقی و گرافیک وارد شد و در حقیقت انقلابی برای تغییر و ساختارشکنی مفاهیم هنری محسوب می شود. از پیروان اصلی این مکتب می توان مارسل دوشان و ماکس ارنست را نام برد. البته ماکس ارنست بعدها با الهام از مکتب دادائیسیم، مکتب دیگری به نام سورنالیسم بوجود آورد.

Capitalism کاپیتالیسم

یک نظام اقتصادی است که در آن پایه های یک سیستم اقتصادی بر روی مالکیت خصوصی ابزارهای تولید اقتصادی است و در دست مالکان خصوصی است و از این برای ایجاد بهره مندی اقتصادی در بازارهایی رقابتی استفاده می شود؛ که به این قانون، آزادی مالکیت شخصی نیز گفته می شود؛ که معنای آن، تولید و توزیع کالا هاست. معنای لغوی کپیتال همان سرمایه است و سرمایه شامل: زمین ها، کارخانه ها و... می باشد. درآمد در این قانون حداقل دو شکل دارد: سود و دستمزد. سود عبارت است از آنچه که به خاطر مالکیت ابزار تولید به کسانی که سرمایه را فراهم کرده اند، داده می شود. در این قانون زمین، نیروی انسانی و سرمایه در اختیار گروهی از افراد جامعه است که سایر افراد جامعه با استفاده ی مشروط از آنها، به تولید مادی و تولید معنوی می پردازند.

Nationalism ناسیونالیسم

نوعی آگاهی جمعی است، یعنی آگاهی به تعلق به ملت که آن را «آگاهی ملی» می خوانند. آگاهی ملی، اغلب پدیدآورنده حس وفاداری، شور و دلبستگی افراد به عناصر تشکیل دهنده ملت (نژاد، زبان، سنت ها و عادت ها، ارزش های اجتماعی، اخلاقی، و به طور کلی فرهنگ) است و گاه موجب بزرگداشت مبالغه آمیز از آن ها و اعتقاد به

برتری این مظاهر بر مظاهر ملی دیگر ملت‌ها می‌شود. پرچم ملی، سرود ملی و دیگر نمادهای هویت ملی، نشان‌هایی بسیار مهم از جوامع ملی‌گرا است.

Internationalism اینترناسیونالیسم

مفهومی کلی است که بر عقاید و سیاست‌های منجر به منافع مشترک اقوام و ملت‌ها، تکیه دارد. این عقیده، با ملیگرایی (ناسیونالیسم) پرخاشگر مخالفت دارد. اینترناسیونالیستها برآنند که در صورت امکان داشتن همکاری میان حکومت‌ها، این مساعدت بین ملت‌ها قاعدتاً امکان‌پذیر است. این مکتب بر آن است که بشر را به این آگاهی برساند که هر فرد متعلق به یک جامعه جهانی است. این باور همچنین تمایل به واگذاری درجه‌ای از حاکمیت ملی - از کمترین تا بیشترین - به موسسات بین‌المللی است.

هواداران کمترین میزان واگذاری حاکمیت، آن را تا جایی میدانند که لازمه حفظ و تقویت امنیت بین‌المللی است و هواداران بیشترین میزان واگذاری، از نوعی حکومت جهانی پشتیبانی میکنند و بین این دو نیز طیف‌های گوناگونی وجود دارد.

آنارشسیسم

آنارشسیسم از واژه یونانی "آنارشیا" گرفته شده که به معنی "فقدان رهبری و حکومت" می‌باشد. این دکترین خواستار الغای هر گونه قدرت سازمان یافته است. آنارشسیسم معتقد است که وجود حکومت و دین جهت پیشرفت جامعه انسانی مضر بوده و بنابراین با از بین بردن حکومت، و برقراری "توافق اختیاری و آزاد" بین مردم میتوان به "برابری" و "عدالت" واقعی دسترسی پیدا کرد. آنارشسیسم، تشکل و تمرکز قدرت سیاسی را عامل فساد و در نهایت به ضرر بشر میدانند. از نظر آنارشسیستها، حکومت بزرگترین و بدترین نمونه و الگوی تجمع و تمرکز قدرت سازمان یافته سیاسی است و به همین دلیل هدف اصلی آنها از بین بردن هر نوع حکومت بوده است. آنارشسیستها، بین حکومت‌های سرمایه داری و سوسیالیستی تفاوتی قائل نیستند و هر دو را ظالمانه می‌دانند و معتقدند مردم باید به هر ترتیب که مقدور باشد خود را از شر قوانین مدون خلاص کنند. اصول بنیادی اعتقادات آنارشسیستها این است که فطرت بشر بر خیر و صلاح استوار است و انسان اصولاً موجودی اجتماعی است و بایستی فارغ از قید و بندهای حکومت، آزادانه در امر تولید و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شرکت کند.

بدین ترتیب، آنارشسیسم بر خلاف تصور عامه و برداشتی که معمولاً از این کلمه و حامیان آن رواج دارد، مکتب هرج و مرج طلبی و بی‌نظمی مطلق نیست و در نهایت به گونه‌ای نظم و ترتیب داوطلبانه و آزاد معتقد

است. آنها با اشاره به سیر حوادث تاریخ بشر، مدعی اند که همیشه حکومتها منشأ ظلم و ستم بوده اند و در عین حال همیشه با محدود کردن آزادیهای فردی باعث ایجاد عدم تعادل در اجتماع شده و میشوند و لاجرم بایستی از میان بروند. به نظر آنارشیستها، جامعه بدون داشتن نیروهای مسلح، دادگاه، زندان و قوانین مدون بهتر میتواند زندگی کند. آنارشیستها، برای انتقال سیستم و نظامهای موجود به نظام آرمانی خود روشهای متفاوتی دارند. برخی معتقدند به استفاده از روش های مسالمت آمیز، اما، گروهی دیگر معتقد به روش های خشونت آمیز و مبارزه برای از بین بردن هر نوع حکومت هستند. دسته دوم در طول قرن نوزدهم گروهی از سیاستمداران، پادشاهان و رئیسان جمهور جهان را کشتند؛ مخصوصاً در ایتالیا و اسپانیا فعالیت تروریستی گسترده ای داشتند که گاه دست به جنایتهای هولناک میزدند.

در سال 1937 که انقلاب اسپانیا و جنگ های داخلی این کشور در جریان بود، عده ایی از آنارشیستهای تندرو همراه و هم یار انقلابیون بودند...

در میان آنارشیستها، طرفداران ترور خود به دو دسته تقسیم میشدند:

1) گروهی خواستار ترورهای فردی

2) و برخی حامی ترورهای عمومی طبقه ثروتمند بودند.

گروه اخیرالذکر پرچمهای سیاه رنگی داشتند که روی آنها علامت جمجمه و دو استخوان نقش بسته بود...

ترورهای مشهوری که توسط آنارشیستها انجام گرفته است، عبارتند از:

ترور الکساندر تزار روسیه، هوبرت پادشاه ایتالیا، کانو رئیس جمهور فرانسه، الیزابت ملکه اتریش و مکینلی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا.

ایده آلیسم (آرمان گرایی) Idealism

طرح مسئله اساسی فلسفه رابطه فکر (ذهن) است با هستی (عین). به عبارت دیگر مسئله رابطه شعور انسانی است با جهان مادی خارج. این مسئله اساسی دارای دو جهت است: جهت اول مسئله تقدم ماده است بر شعور یا شعور بر ماده؟ همه مکاتب فلسفی طبق پاسخی که به این مسئله اساسی می دهند به دو گروه بزرگ تقسیم می شوند. ماتریالیستها و ایده آلیستها کسانی که معتقدند ماده قبل از پیدایش شعور وجود داشته و شعور نتیجه تکامل طولانی ماده است ماتریالیستها نام دارند. ماتریالیسم اندیشه ها را زائیده و محصول فعالیت مغز

انسانی می‌شمرند. کسانی که معتقدند شعور مقدم بر ماده و مستقل از ماده‌است و به صورت «عقل محض» یا به صورت «محسوسات و ذهنیات انسان» خالق جهان مادی است ایده آلیست‌ها نام دارند. آن‌ها اندیشه و شناخت را عامل اولیه و مبداء نخست و دارای تقدم می‌شمرند.

گاه با ترجمه ساده‌ای ماتریالیست‌ها را مادیون و ایده آلیست‌ها را آرمان‌گرایان می‌خوانند و می‌گویند که مادیون یعنی کسانی که دنبال منافع مادی هستند نظر به مادیات و سود شخصی دارند با حرص و آز به دنبال ثروت و شهرت می‌روند. ولی ایده آلیست‌ها یعنی کسانی که نظر به معنویات دارند و به دنبال آرمانی عالی بوده و خود را وقف ایده و اندیشه‌ای نموده‌اند. واضح است که این گونه ترجمه و تعریف معانی ماتریالیسم و ایده آلیسم نادرست است. امروزه معنی اصلی و شایع آن، این است که: ایده یعنی تصورات ذهنی (اعم از حسی، خیالی یا عقلی) و آرمانگرایی یعنی مسلک کسانی که تنها ایده و تصورات ذهنی را واقعی میدانند و به وجود خارجی جهان خارج و یا به عبارت دیگر به وجود جهان مستقل از ادراک قائل نیستند. آرمانگرایان به واقعیت‌های خارجی مانند آسمان، زمین، حیوان، اشخاص دیگر و به طور کلی آن چه با حواس درک شود، اعتقاد ندارند و همه جهان را خیال و پندار میدانند و می‌گویند: ما جز واقعیت وجود خود و یک رشته پندارهای ذهنی به وجود چیز دیگری در جهان اعتقاد نداریم؛ زیرا آنچه را که جهان خارج از خود مینامیم، به هیچ وجه نمیتوانیم درک کنیم مگر با قوه ادراک خود و قوه ادراک چیزی بیش از تصورات مختلف در اختیارمان قرار نمیدهد.

تخیل گرایی پراحساس (Romantisme) رمانتیسم

رمانتیسیسم را همان‌طور که از نامش پیداست، باید نوعی واکنش احساسی در برابر خرد محوری به‌شمار آورد. تمایلی به برجسته کردن خویشتن انسانی، گرایش به سوی خیال و رؤیا، به سوی گذشته‌ی تاریخی و به سوی سرزمین‌های ناشناخته. از دید انسان رمانتیک، جهان به دو دسته تقسیم می‌شود: یکی دسته‌ی خردگرا (به قول نووالیس: جهان اعداد و اشکال)، و دوم دسته‌ی احساسات یا به‌طور دقیق‌تر، والاترین‌ها و زیبایی‌ها. می‌توان شروع رمانتیسیسم را اینگونه بیان کرد.

1) فلاسفه عصر روشنگری، عقل را محور و معیار شناخت جهان می‌دانستند (عقل‌گرایان).

2) فلاسفه و دانشمندان دیگری همچون نیوتن جان لاک اعتقاد به تجربه داشتند. یعنی اصول شناخت جهان چیزی است که از طریق حواس وارد عقل می‌شد (تجربه‌گرایان)

3) به مرور روشن شد که هر دو دیدگاه نمی‌تواند به شکل رضایت بخشی جهان و عالم پیرامون ما را توصیف کند. اینجا بود که گزینه سومی که شامل احساس بود وارد شد.

رمانتیسم در اصل، جنبشی هنری بود که در اواخر قرن هجدهم و نوزدهم در ادبیات و سپس هنرهای تجسمی، ابتدا در انگلستان و سپس آلمان، فرانسه و سراسر اروپا رشد کرد.

رمانتیسم تا حدودی ضد جامعه‌ی اشرافی و دوران روشنگری (به‌طور بهتر، عقلانی) بود. گفته می‌شود که ایدئولوژی انقلاب فرانسه و نتیجه‌های آن این طرز فکر را تحت تأثیر خود قرار داد.

رمانتیسم را جنبشی ضد روشنگری می‌دانند. متفکرین و هنرمندان رمانتیک، تأکید فرهنگی بر خرد را محدودکننده و سرکوبگر روح آدمی می‌دانستند. بر مؤلفه‌هایی چون هنر، شور، هیجان، تخیل، مضامین معنوی، مناسک و نمادها تأکید می‌کردند.

ناتورالیسم (طبیعت گرایی): Naturalisme

گرایش و جنبش ادبی است که اواخر قرن نوزده تحت تأثیر نظریات داروین شکل گرفت. این جنبش بر پایه‌ی یک رئالیسم سفت و سخت اجتماعی بنا شد و به‌دور از نمادگرایی، ایدئال‌گرایی و احساسات‌گرایی‌های مرسوم، بر جزئیات روزمره‌ی زندگی تأکید می‌کرد، چرا که رفتار آدمی و سرنوشتش را در چارچوب جبر تحمیل شده از سوی وراثت و محیط به رسمیت می‌شناخت. امیل زولا از طرفداران این مکتب به حساب می‌آید.

رئالیسم (واقع گرایی)

مبنای آن بیان واقعیت مطلق است، واقعیتی که بدون خوشایندگری و احساسات‌گرایی بیان می‌شود. تولستوی و چارلز دیکنز را می‌توان از پیروان این مکتب به حساب آورد. موضوعاتی که رخ داده را عین واقعیت بیان می‌کند بدون کم و کاست. پیروان این مکتب با مکاتب ایدئالیسم و رومانتیسم مشکل دارند.

سوررئالیسم (فرا واقع گرایی، یا وهم گرایی)

یکی از جنبش‌های هنری قرن بیستم است. سوررئالیسم به معنی گرایش به ماورای واقعیت یا واقعیت برتر است. زمانی که دادائیسیم در حال از بین رفتن بود، پیروان آن به دور آندره برتون که خود نیز زمانی از دادائیسیم‌ها بود، گرد آمدند و طرح مکتب جدیدی را پی ریزی کردند. این شیوه در سال ۱۹۲۲ به‌طور رسمی از فرانسه آغاز شد و فراواقع‌گرایی نامیده شد. این مکتب بازتاب نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های قرن بیستم است. سوررئالیسم را

می توان یک جنبش هنری_اجتماعی بنیادستیز به شمار آورد. میل به ایجاد دگرگونی در زندگی روزمره از طریق آشکارسازی امر شگفت انگیز و تصادفی عینی نهفته در نظم ظاهری واقعیت دانست مسلک سوررئالیسم در حوزه های مختلف فلسفی رویکردهای زیر را اختیار کرده است:

فلسفه علمی که همان رویکرد فروید به روانکاوی است.

فلسفه اخلاقی که با هرگونه قرارداد مخالف است.

فلسفه اجتماعی که می خواهد با ایجاد انقلاب سوررئالیستی بشریت را آزاد کند.

شعر در سوررئالیسم مرتبهی ویژه ای دارد و پیروان این مکتب کوشیده اند که جهان بینی خود را از طریق شعر انتقال دهند. در واقع شعر را، رکن اساس زندگی می دانند زیرا عقیده دارند که شعر باید و می تواند مشکل زندگی را حل کند.

فلسفه اجتماعی سوررئالیسم، شعار سعادت بشری را دارد و می خواهد آدمی را از قید تمدن سودجوی کنونی نجات بخشد، در عین اینکه بازگشت به گذشته را هم نمی پذیرد. در اصل از مواد مرام نامه ای این مکتب به خوبی می توان دریافت که بنیان گزاران این مکتب دراندیشهی رهایی از هر نوع اسارتند و هدف آنها در وهلهی اول پاشیدن آبی بر جنگ بوده است.

فئودالیسم

فئودالیسم یک سازمان بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است که در بسیاری از نقاط اروپا و خاور دور و خاور میانه در قرون وسطی، قبل از تشکیل دولت های ملی جدید وجود داشته است. خصلت عمده در فئودالیسم آن است که از طرف شاه هر قسمت از اراضی بزرگ به تصرف اشراف به نام فئودال در می آید، و آن زمین های بزرگ از طرف فئودال یا نمایندگانشان به کشاورزان اجاره داده می شود. و اشراف هم در مقابل این اجاره نسبت به کشاورزان آن منطقه اختیارات قضائی و حکومتی و مالی و سیاسی داشتند. ولی در زمان حاضر فئودالیسم به کشوری گفته می شود که عده ای از اشراف و مالکین املاکی را مالک می باشند و کشاورزان از حقوق سیاسی محروم اند، و یا به مقداری کم از حقوق سیاسی و کشور بهره مند هستند.

فئودالیسم یا نظام ارباب-رعیتی یا حکومت ملوک الطوائفی یا خان خانی

نظامی اجتماعی-اقتصادی است که در نتیجه فروپاشی جامعه بردهداری یا در نتیجه فروپاشی کمون اولیه (نظام اشتراکی) به وجود آمده و با وجود تنوع راههای رسیدن بدان، تقریباً در کلیه سرزمینهای جهان، البته در هر جا با ویژگیهای مشخص خود، وجود داشته‌است.

مولتی پارٹیسیم (چند حزبی)

به معنای چند حزبی است که در دموکراسی غرب تولد یافته است و در نظام سیاسی احزاب متعدد وجود دارد که در قدرت سهیم هستند، و هیچ یک از این احزاب به اکثریت مطلق دست پیدا نمی کند، و کشور بر اساس چند حزبی اداره می‌گردد. و گاهی هم احزاب متعدد برای آنکه کرسی های بیشتری را در پارلمان به دست آورند، دست به ائتلاف می زنند. اما ائتلاف دائمی نیست ولی تعداد احزاب هم موجب ضربه به اقتدار ملی نمی شود.

Dogma*جزمیت، خشکاندیشی یا دگماتیسیم یا جزم گرایی

عبارت است از روش اندیشه گری غیرانتقادی، غیرتاریخی و متافیزیکی، که بر بنیاد نظرات و باورهای ثابت استوار است، بدون تمایل به بحث عقلانی باورهای ثابت را بمثابه حقایق همیشه همان و همه جا درست، میانگارد بی این که آنها را در روندهای تاریخی شناخته شده مورد آزمون قرار دهد و بر بنیاد دانشهای تازه و آموزه‌های عملی نوین به بازبینی درونمایه حقیقت آنها و ارزش معرفتی آنها بپردازد.

رادیکالیسم

به معنی ریشه است و نظر کسانی را که خواستار تغییر اساسی و سریع در جامعه هستند را می‌رساند. مثلاً در ریاضیات علامت رادیکال () به معنی رسیدن به ریشه عدد است. این اصطلاح هر عمل و نظر سیاسی و اجتماعی را که خواهان تغییرات فوری و قاطع در نهادهای اجتماعی است را در بر میگیرد. اصطلاح رادیکالیسم و رادیکال بیشتر برای اعمال و نظریه های گروههای چپ افراطی اعم از مارکسیست و غیر مارکسیست که خواهان تحولات اساسی و از ریشه در نهادهای اجتماعی هستند، بکار می رود.

اصطلاح رادیکالیسم در باب کسانی اطلاق می شود که از موسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی باشند. آنها که عموماً طالب تغییرات اجتماعی و در هم پاشیدن اوضاع حاضر و تاسیس موسسات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شایسته تری هستند. در جامعه جدید کسانی را رادیکال می گویند که تقاضای اصلاحات اساسی برای

بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و بهبود موقعیت سیاسی توده ها را دارند. رادیکالها معمولاً به نفع طبقات فقیر و محروم از امتیازات و بر ضد ثروتمندان و صاحب منصبان اجتماعی مبارزه می کنند.

Opposition * آپوزیسیون

اپوزیسیون احزاب و گروه‌های سیاسی سازمان یافته ای است که مخالف حکومت مستقر می‌باشند و تحت حمایت قانون از آن انتقاد می‌کنند، در صورت کسب آرای اکثریت مردم در انتخابات آزاد، قدرت سیاسی و اداره امور کشور را به دست می‌گیرند.

Sécularisme * سکولاریسم

گیتی گرایی یا جدانگاری دین از سیاست، عقیده‌های است مبنی بر جدایی نهادهای حکومتی و کسانی که بر مسند دولت مینشینند، از نهادهای مذهبی و مقامهای مذهبی است. این تفکر، به صورت کلی، ریشه در عصر روشنگری در اروپا دارد. مفاهیمی مانند جدایی دین از سیاست، جدایی کلیسا و حکومت در آمریکا، و لائیسیته در فرانسه و ترکیه بر پایه سکولاریسم بنا شده‌اند،

Existentialism * اگزیستانسیالیسم

طبق باور اگزیستانسیالیست‌ها زندگی بی‌معناست مگر اینکه خود شخص به آن معنا دهد. این بدین معناست که ما خود را در زندگی می‌یابیم، آنگاه تصمیم می‌گیریم که به آن معنا یا ماهیت دهیم همان‌طور که سارتر گفت ما محکومیم به آزادی یعنی انتخابی نداریم جز اینکه انتخاب کنیم؛ و بار مسئولیت انتخابمان را به دوش کشیم بعضی مواقع اگزیستانسیالیسم با پوچ‌گرایی اشتباه گرفته می‌شود در حالی که با آن متفاوت است، پوچ‌گرایان عقیده دارند که زندگی هیچ هدف و معنایی ندارد در حالی که اگزیستانسیالیست‌ها بر این باورند که انسان باید خود معنا و هدف زندگی اش را بسازد.

Humanism * امانیسم (انسان گرایی)

در فارسی به صورت اصالت انسان، انسانگرایی، انسانمداری، آدمیت و خود بنیادی ترجمه شده است. این مکتب انسان را محور ارزشها قرار می دهد یعنی اصالت به اراده و خواست او داده می شود. در این نظریه همه چیز از انسان شروع شده و به انسان نیز ختم می شود و هیچ حقیقتی برتر از انسان وجود ندارد بنابراین اومانیسم در مقابل مکتب دین که بر اساس خدا محوری می باشد قرار گرفته است .

*مدرنیسم:

باید هنرمند قالب های نو و جدیدی پیدا کند، به نحوی هنرمند را وادار به نوگرایی می کند. مثل شعر نو در برابر شعر کلاسیک ، هدف آن مثل هنرهای سنتی فقط ارائه ی لذت برای مخاطب نیست بلکه اهداف دیگری را در نظر دارد. هنر مدرن با مسایل مذهبی به شدت مخالفت دارد ، هنری است عقل گرا و خردگرا و معتقد است عقل و خرد می تواند انسان را به خوشبختی و سعادت برساند.به موضوعات اومانیسم (انسان گرایی) خیلی اعتقاد دارد و انسان را در صدر همه ی کارهای خود قرار می دهد و انسان را موضوع مطلب و تجزیه و تحلیل خود قرار می دهد.

*پست مدرنیسم

*این مکتب ، مکتب مدرن را قبول ندارد و مخالف شدید آنست چرا که معتقد است خرد و عقل بشر را به خوشبختی و سعادت نرسانده است.

* معتقد است چیزی به نام حقیقت، جامعیت و عینیت وجود ندارد و مخالف آنست.این مکتب نسبی گراست و معتقد است که هر موضوع را باید در ظرفیت خود بررسی کرد.

* پست مدرنیسم مخالف سلطه ی انسان روی محیط زیست است، و نیز مخالف برتری گرایی است و می گوید هر چیزی را باید بومی و محلی بررسی کرد.

فیمینیسم (زن سالاری)

مرکب از دو کلمه Feminine به معنای مؤنث و زنانه با پسوند ism می باشد

که اولین بار در سال 1837 وارد لغت فرانسوی شد. و در اصطلاح به آنچه در قرن نوزدهم در آمریکا تحت عنوان جنبش زنان معروف بود گفته می شود. و قبل از آن در قرن هفده در انگلیس نداهای فمینیسی بوده است.غرب با ترویج فرهنگ زن گرایی و با کشاندن زنان به کارخانه ها و کارگاه ها به تجارت بازار سرمایه داری رونق خاصی داد، و در نتیجه تباهی و از بین رفتن هویت زن و فروپاشی کانون خانواده را به همراه داشت.

این مطالب از کتاب هایی مانند: مکتب های سیاسی، دانشنامه سیاسی، نفوذ و استحاله، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، فرهنگ حییم، فرهنگ عمید، فرهنگ دهخدا و ... گرفته شده است.

Marxism*مارکسیسم

مکتبی سیاسی و اجتماعی است که توسط کارل مارکس فیلسوف و انقلابی آلمانی، در اواخر قرن نوزدهم ساخته شد. فردریش انگلس نیز از شکل‌دهندگان مهم به اندیشه مارکسیسم بوده‌است و مارکسیست‌ها با اصول کلی اندیشه او نیز موافق هستند. اساس مارکسیسم، آن طور که در «مانیفست کمونیست» (نوشته مارکس و انگلس) بیان شده‌است، بر این باور استوار است که تاریخ جوامع، تا کنون، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده‌است و در دنیای حاضر، دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا، وجود دارند که کشاکش این دو، تاریخ را رقم خواهد زد. میان مارکسیست‌های مختلف، برداشت‌های بسیار متفاوتی از مارکسیسم و تحلیل مسائل جهان با آن موجود است اما موضوعی که تقریباً همه در آن توافق دارند: «واژگونی نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب کارگران و لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و لغو کار مزدی و ایجاد جامعه‌ای بی طبقه با مردمی آزاد و برابر و در نتیجه، پایان از خودبیگانگی انسان» است. (از خودبیگانگی‌ای که کمونیست‌ها معتقدند در جهان سرمایه‌داری ناگزیر و حتمی است مارکس و انگلس همانند بقیه سوسیالیست‌ها، تلاش کردند تا به کاپیتالیسم و سیستم‌هایی که در جهت به خدمت گرفتن کارگران پایه‌ریزی شده بودند خاتمه دهند.

در حالی که سوسیالیست‌ها در آغاز راه به دنبال اصلاحات اجتماعی بلند مدت بودند، مارکس و انگلس معتقد بودند که انقلاب، اجتناب‌ناپذیر بوده و تنها مسیر ممکن برای رضایت مردم، حرکت به سوی سوسیالیسم و کمونیسم است.

بورژوازی

مفهوم بورژوازی از زمان مارکس به بعد به معنای (طبقه حاکمه جامعه سرمایه‌داری) یعنی طبقه سرمایه‌داران و مالکان وسایل تولید، بورژوازی صفت دیگری نیز دارد که جامعه‌شناسان قرن یازدهم آنرا بکار می‌گرفتن توصیف زندگی اجتماعی سیاسی اروپا بود مفهوم بورژوازی طی تحولات و گذر تاریخ دچار تغییرات شده است. مفهوم ویژه و دقیق بورژوازی به طبقه‌ای از مردم در تاریخ اجتماعی اروپا اطلاق شده است که دارای ایدئولوژی و تفکر خاصی بودند و بورژوازی در مقابل اشرافیت قرار داشت .

Proletarius پرولتاریا

مارکس در کتاب «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) تعریفی از پرولتاریا به دست میدهد: «مقصود از پرولتاریا طبقه کارگران مزدور جدیدی است که مالک هیچ وسیله تولیدی نیست و نیروی کار خود را برای تأمین زندگی میفروشد.»

پرولتاریا طبقه ای است از جامعه که هزینه زندگی خود را منحصراً از فروش نیروی کار خود بدست میآورد نه از منافع یک سرمایه، یعنی آن طبقه که خوشی و درد، زندگی و مرگ و تمامی افراد آن مربوط میباشد به وجود کار، پرولتاریا «مولد ارزش» بهشمار میرود اما سهمی از «ارزش» و «سود» نمیبرد. مارکسیسم تقابل این طبقه با بورژوازی را طبیعت تاریخ برمیشمرد. مارکس و انگلس پرولتاریا را تنها به معنای کارگران تهیدست صنعتی بکار میبردند، ولی در جریان انقلاب روسیه و به ویژه انقلاب چین که تکیهگاه عمده آن دهقانان بیزمین و تهیدست بود، مفهوم «پرولتاریای دهقانی» به عنوان نیروی متحد «پرولتاریای صنعتی» پدید آمد و جنبشهای انقلابی در جهان سوم، با نبود پرولتاریای صنعتی، تکیه گاه اصلی خود را «پرولتاریای دهقانی» قرار دادند. از دیدگاه مارکسیسم، پرولتاریا و بورژوازی در منصبهای ضد هم قرار دارند چون (برای مثال) در حالی که کارگران کارخانهها ناخودآگاه تمایل زیادی به افزایش حقوق دارند، صاحبان آنها برعکس دوست دارند حقوق پرداختی کارگران تا جای ممکن پایین باشد.

*پلورالیسم یا کثرت گرایی

پلورالیستها جامعه را به مثابه مجموعه‌ای از افراد و گروه‌ها می‌بینند که در حال رقابت بر سر قدرت سیاسی هستند.

با این مقدمه دید ایشان نسبت به دولت، پدیده‌ای است بی‌طرف که فقط به دنبال اعطای قدرت به آن دسته از افرادی است که مناصب را در رقابتی انتخاباتی از آن خود کرده‌اند. در سنت پلورالیستی، رابرت دال فردی بود که نظریه دولت به عنوان عرصه‌ای بی‌طرف را گسترش و توسعه داد که فضا را برای رقابت گروه‌های دیگر فراهم می‌آورد.

وقتی قدرت در یک جامعه به گونه‌ای رقابتی به دست آید، سیاست دولت نتیجه چانه زنی‌های مکرر خواهد بود. گرچه پلورالیسم نیز به نابرابری میان افراد معتقد است ولی در صدد فراهم آوردن فرصتهایی برابر برای تمام گروه هاست تا بتوانند بر دولت فشار بیاورند و منافع خویش را تأمین کنند. رویکرد پلورالیستی بیان می‌کند که

فعالیات دولت‌های مدرن دموکراتیک نتیجه فشارهایی است که توسط گروه‌های مختلف بر آن وارد شده‌است. دال چنین دولت‌هایی را دولت چند رهبری (پلیارشی) می‌نامد. پلورالیسم بر این اساس که بر پایه مدارک تجربی مورد حمایت قرار نگرفته‌است، مورد نقد واقع شده و به چالش کشیده شده‌است. با مطالعه‌ای انتقادی بر اکثریت بسیاری از مردمی که در مناصب حاکمیتی مشغول به کارند مشخص می‌شوند که بسیاری از ایشان متعلق به طبقه‌های ثروتمند جامعه است و این با هدف پلورالیسم که سعی در برآورده کردن منافع تمام گروه‌های جامعه دارد در تعارض است.

نظریات مشروعیت دولت

دولتها عموماً بر ادعاهایی متکی اند که مشروعیت آنها را اثبات کند و هدف از این مشروعیتخواهی برقراری سلطه آنها بر دیگر موضوعات است

1* مشروعیت الهی

2* قدرت منطقی-قانونی

1* مشروعیت الهی

برپایی نظامهای مدرن دولتی به شدت به تغییرات در عرصه اندیشه سیاسی و به ویژه تغییر در درک مفهوم مشروعیت قدرت دولت مربوط است.

مدافعان اولیه قدرت مطلق همچون توماس هابز و جان بودین نظریه مشروعیت الهی پادشاهان را نادیده انگاشتند و بحث کردند که قدرت پادشاهان باید از طرف مردم بیاید و نه از طرف خدا.

به ویژه که هابز پا را از این نیز فراتر گذاشت و بحث کرد که قدرت سیاسی باید به ارجاع به افراد توجیه شود و نه با در نظر گرفتن اشخاص به عنوان یک کل.

هر دوی هابز و بودین می‌پنداشتند که از قدرت پادشاه دفاع و حمایت میکنند و نه از دموکراسی، اما مباحث ایشان درباره طبیعت حاکمیت به شدت توسط م

دافعان قدرت پادشاه مورد نقد قرار گرفته و مقبول نمی افتاد

2* قدرت منطقی-قانونی

ماکس وبر سه منبع اصلی را برای مشروعیت در کارهای خویش معرفی کرده است. اول، مشروعیت بر پایه گروههای سنتی که از این عقیده ناشی میشود که مسائل باید به همان نحوی باشند که در گذشته بودهاند و کسانی که از چنین سنتهایی دفاع میکنند مشروعیت داشتن قدرت را از آن خود خواهند کرد. دوم، مشروعیت بر پایه رهبری کاریزماتیک که به رهبر یا گروهی اعطا میشود که در نظر دیگران به گونهای قابل مثال قهرمان یا بسیار ارزشمند دیده می شوند. سوم، قدرت منطقی-حقوقی است که در آن مشروعیت از این عقیده ناشی میشود که گروه خاصی که در قدرت قرار گرفتهاند یک روند حقوقی را پشت سر نهادهاند و رفتارهایشان بر اساس قوانین مشخص نوشته شده قابل توجیه است. وبر معتقد بود که دولت‌های مدرن بر اساس همین مدل سوم شکل گرفته‌اند.

کدام از این سه قدرت بهتر می باشد و چرا ؟

قدرت قانونی و عقلایی زیرا فرد برای داشتن این قدرت تلاش می کند و این قدرت پایدارتر است یعنی جایگاه با بیرون رفتن شخص و جایگزینی شخص دیگر در مدیریت سازمان حفظ می شود . مانند تعویض ریاست جمهوری اما منصب و مقام و پست او باقی است فقط شخص عوض شده)

بهترین سازمان از نظر آقای ماکس وبر سازمان بروکراسی است که باید شرایط زیر را دارا باشد:

وجود سلسله مراتب : باید جایگاه ها و پست ها بصورت سلسله مراتب باشد.

آموزش و ارتقاء کارکنان

تخصص گرایی و تقسیم کار

قدرت قانونی : قدرت اعمال شده باید قدرت قانونی باشد.

وجود قوانین ومقررات مشخص

تاریخچه

اشکال اولیه دولت در زمانی که امکان مرکزی کردن قدرت به شیوه‌های با دوام مهیا بود، شکل گرفتند. اولین دولت‌های شناخته شده در ایران باستان، مصر باستان، یونان، بین‌النهرین، هند و چین و آمریکا و بعضی از دیگر جاها پدید آمدند، اما این فقط در دوران مدرن بود که دولت‌ها تمام نقاط کره زمین را از آن خود کردند و هیچ نقطه‌ای بدون دولت باقی نماند در آن دوره عدم وجود مرزها و وجود دست‌بندی‌های شکارچیان همه چی را برای جوامع قبیل‌های فراهم کرده بود و کشاورزی که یکی از راه‌های گذران زندگی و امرار معاش بود نیز کمک میکرد که نیازی به یک دولت تمام وقت نباشد. این شکل زندگی تمام دوران پیش از تاریخ انسان و بخش عمده‌ای از دوران تاریخی نوع بشر را پوشش میدهد. دولت‌های اولیه در قلمروهایی شکل گرفت که در آنها یک فرهنگ، یک سری عقاید و یک سری از حقوق توسط افراد پیروز رقابت بر سایرین و دیگر ملت‌ها تحمیل شد و یک تمدن و نظام اداری-نظامی جدید برایشان پایه گذاری شد. در زمان حال چنین وضعیتی لزوماً وجود ندارد و دولت‌هایی وجود دارند که چند ملیتی هستند یا دولت‌های فدرال هستند و حتی ما امروزه شاهد بعضی از نواحی خودمختار در داخل قلمرو بعضی دولت‌ها نیز می‌باشیم. از اواخر قرن نوزدهم، در واقع تمام نواحی قابل سکونت دنیا توسط دولت‌های گوناگون مورد ادعا قرار گرفت و هر یک تحت مرزهای مشخص و قطعی یکی از دولت‌ها درآمد. پیش از آن میزان زیادی از زمین‌های روی کره زمین یا مورد ادعای کسی قرار نگرفته بودند یا به کل غیرقابل سکونت بودند یا محل سکونت مردمان چادرنشین بودن که طبیعتاً از دولتی سازمان یافته بهره نمی‌بردند. با این وجود حتی امروزه نیز دولت‌هایی وجود دارند که در داخل قلمرو خود مکان‌هایی وسیع از حیات وحش را دربردارند، مانند جنگلهای بارانی آمازون که این مناطق یا خالی از سکنه هستند یا کم یا زیاد توسط افراد بومی مورد سکونت قرار گرفته اند (که بعضی از این بومیان نیز هنوز بدون هر گونه ارتباطی با دنیای خارج از قبیله خود به سر می‌برند). اکنون جامعه جهانی از حدود دویست دولت تشکیل می‌شود که اکثر آنها در سازمان ملل نمایندگی می‌شوند.

ابن خلدون

ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حَضْرَمِی (۸۰۸-۷۳۲ ه. ق، تونس) (تولد ۲۷ مه ۱۳۳۲ - درگذشت ۱۹ مارس ۱۴۰۶) معروف به «ابن خلدون»، تاریخ‌نگار، جامعه‌شناس، مردم‌شناس و سیاست‌مدار عرب مسلمان است. وی را از پیشگامان تاریخ‌نگاری به شیوهی علمی و از پیشگامان علم جامعه‌شناسی می‌دانند. ابن خلدون این علم جدید را عمران نام نهاد.

انواع نظام

الف) خانه به دوشی

ب) شهر نشینی* یکجانشینی

مراحل تشکیل دولت ها

مرحله نخستین: دوران پیروزی به هدف و طلب و چیرگی بر مدافع و مخالف و استیلا یافتن بر کشور و گرفتن آن از دست دولت پیشین است.

مرحله دوم دوران خودکامگی: (حکومت مطلق) و تسلط یافتن بر قبیله خویش و مهار کردن آنان

مرحله سوم دوران آسودگی و آرامش: خدایگان دولت، برای برخورداری و بدست آوردن نتایج و ثمرات پادشاهی

مرحله چهارم دوران خرسندی و مسالمت جویی است: و رئیس دولت در این مرحله، به آنچه گذشتگان وی پایه گذاری کرده اند قانع می شود و با پادشاهان همانند خویش مسالمت جوئی در پیش می گیرد و در آداب و رسوم و شیوه سلطنت به تقلید از پیشینیان خویش می پردازد و کلیه اعمال ایشان را گام به گام دنبال می کند.

مرحله پنجم دوران اسراف و تبذیر است: و رئیس دولت در این مرحله، آنچه را که پیشینیان او گرد آورده اند، در راه شهوت رانیها و لذایذ نفسانی و بذل و بخشش بر خواص و ندیمان خویش در محفلهها و مجالس عیش تلف میکنند و یاران و همراهان بد و نابخاری بر می گزینند و کارهای بزرگ و مهمی را که از عهده انجام دادن آنها بر نمی آیند به ایشان می سپارد، کسانی که به آنچه انجام می دهند و فرو می گذارند آشنایی ندارند.

دوره نو سنگی

در دوره نوسنگی، جوامع انسانی تحت تغییرات عمده فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت، که شامل توسعه کشاورزی، شکلگیری جوامع یکجانشین و ساختن سکونت گاههای دائمی، رشد تراکم جمعیت انسان و استفاده از سفالگری و دیگر ابزارهای پیچیده بود.

کشاورزی در زمان یکجانشینی منجر به توسعه حقوق مالکیت، جوامع مردسالار و پرورش گیاهان و حیوانات توسط انسانها شد و در این دوره اندازه خانوادها هم بزرگتر شد. این دوره هم چنین مهیا گر پایههای دولت

متمرکز شده از طریق تولید منابع هنگفت غذا بود چرا که باعث می شد تقسیم کار پیچیدگی بیشتری یابد و مردم هر یک باید در کاری متخصص می شدند تا بتوانند سهمی از تولیدات غذایی داشته باشند.

دولتهای اولیه در مکانهایی تشکیل شدند که جوامعی به شدت طبقه‌بندی شده داشتند و طبقه ثروتمند و حاکم جامعه همگی تحت فرمان پادشاه بودند. طبقات حاکم شروع به تمایز قائل شدن میان خود و کشاورزان و دیگر طبقات اجتماعی کردند و البته این تمایز قائل شدن با آن حالت که این طبقه بخواهند طبقات کارگر را به سر سپردن به خود وادارند، متفاوت بود. در گذشته، اعتقاد بر این بود که دولتهای متمرکز به خاطر توسعه نظامهای کارگری مختلف توسعه یافتند (مانند شیوههای آبیاری جدید) و برای این که بتوانند اقتصادهای پیچیده را نظم بخشیده و سامان دهند. با این وجود مدارک باستانشناسی و مردم شناسی مدرن این نظریه را اثبات نمی کنند و به وجود جوامعی غیر متمرکز از نظر سیاسی اشاره دارند.

دولت در بین النهرین

عموماً بینالنهرین به عنوان قدیمیترین جایی شناخته میشود که در آن تمدن یا جامعه پیچیده شکل گرفت و به معنی شهرهایی بود که در تمام مدت در آنها تقسیم کار شکل میگرفت، تمرکز اجتماعی ثروت به سرمایه در آنها وجود داشت، ثروت به طور مساوی بین همه تقسیم نمیشد، طبقات حاکم وجود داشتند، روابط بیشتر بر پایه اقامت در جایی بود تا اینکه بر پایه خویشاوندی باشد، تجارتهای راه دور انجام میشد، معماریهای به جای ماندنی داشت، و اشکال هنر و فرهنگ، نویسندگی، ریاضیات و علم از استاندارد بهره‌مند شده بودند. این تمدن اولین تمدن باسواد جهان بود که اولین مجموعه قواعد نوشتن را شکل داده بود. با رسیدن نیمه های هزاره چهارم پیش از میلاد بیشتر ساکنین بین النهرین افرادی غنی بودند که دلالت بر این داشت که رفاه در این تمدن سازمان یافته شده بود.

بین النهرین

بین النهرین، منطقه‌ای است میان رودهای دجله و فرات، که در شمال و شمال غربی بغداد واقع شده است.

دولت در یونان باستان

گرچه اشکال مختلف اولیهای از دولت، قبل از ظهور امپراتوری یونان باستان وجود داشتند، اما یونانیها اولین مردمانی هستند که به شکل‌دادن دقیق و صریح فلسفه سیاست در دولت شناخته شده هستند و به گونهای منطقی نهادهای سیاسی را مورد تحلیل قرار داده‌اند.

پیش از این، دولتها بر اساس افسانه های مذهبی تشریح و توجیه میشدند

بسیاری از ابداعات مهم سیاسی متفاوت دوران باستان از شهر دولتهای یونان و جمهوری روم به دست آمده اند.

دولت-شهرهای یونان پیش از قرن چهارم حق شهروندی را به مردمان آزاد خویش اعطا میکردند و در آن این حقوق شامل روندهای مستقیم دموکراتیک بود برای داشتن دولت که پس از این دوره نیز، مدت زمان زیادی در نظامهای مختلف سیاسی جهان مورد استفاده قرار می گرفتند.

دولت فئودال

در دوره قرون وسطی در اروپا دولت بر اساس اصل فئودالیسم شکل میگرفت، و رابطه میان ارباب و رعیت تبدیل به مرکز این سازمان اجتماعی شده بود. فئودالیسم منجر به توسعه سازمانهای اجتماعی بزرگتر و نظامهای دارای سلسله مراتب عظیم تری شد. شکلگیری درگیرها بر سر مالیاتگیری میان پادشاه و دیگر نهادهای جامعه (به ویژه اشراف و شهرها) باعث ظهور چیزی شد که امروزه آن را دولت به معنی فعلی میشناسیم که دارای یک مجلس قانون گذاری است که باعث میشود گروههای اجتماعی مختلف در آن نماینده داشته باشند و با هم به مذاکره بپردازند و شاه با مشورت با ایشان درباره مسائل اقتصادی و حقوقی تصمیمگیری نماید. تخت و تاج پادشاه بعضی مواقع بهطور کامل به تصمیمهای مجلس قانونگذاری احترام میگذاشت ولی در مواقعی هم تصمیمگیریهای ایشان را نادیده میگرفت که این امر منجر به متمرکز شدن بیشتر قدرت قانونگذاری و اختیار اداره کردن و داشتن قدرت ارتش در دستان پادشاه شد.

در آغاز قرن پانزدهم، این روند تمرکز گرایی به دولتهایی که قدرت مطلق را در دست داشتند، مجال ظهور داد.

دولت مدرن

همگن سازی فرهنگی و ملی به طور عمده با ظهور نظامهای دولتی مدرن گره خورده است. از زمان دولتهایی که قدرت مطلق را در دست داشتند، دولتها به میزانی گسترده بر پایه های ملی سازماندهی شدند. با این وجود مفهوم دولت ملی مترادف با مفهوم دولت-ملت نیست.

حتی در جوامعی که بیشترین حد همگنی قومی را دارند، یک مطابقت کامل میان دولت و ملت وجود ندارد، از این رو نقش اصلی دولتها این شد که ملی گرایی را ترویج کنند و این کار را از طریق تأکید بر سمبلهای مشترک و هویت ملی انجام می دادند

منشأ دولت و چگونگی پیدایش آن

منشأ و ریشه هر اجتماعی در نیازهای طبیعی بشر از جمله نیازهای مادی و نیازهای معنوی نهفته است و هر اجتماع و جامعه ای جهت تأمین این نیازها، به دولت و حاکمی مقتدر نیازمند است. درباره این مسئله که دولت‌ها در چه برهه‌ای از تاریخ و زندگی بشر ایجاد گشته اند، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. تحقیقات اخیر در زمینه های علوم انسان شناسی، نژادشناسی و زبان شناسی تطبیقی تا حدودی به بیان این مسئله و منشأ دولت پرداخته است.

درباره منشأ دولت و چگونگی پیدایش آن، نظریات و تئوری های مختلفی ارائه شده است که در این میان، چند نظریه معروف تر است.

این نظریات عبارتند از:

۱. نظریه منشأ الهی دولت

۲. نظریه قرارداد اجتماعی

۳. نظریه زور و غلبه

۴. نظریه تاریخی یا تئوری تکاملی

1*نظریه منشأ الهی دولت

تاریخ این نظریه به قدمت تاریخ علم سیاست است. شواهد و اسناد تاریخی کافی بیان میدارد که دولتهای اولیه بر پایه ادراک منشأ الهی دولت استوار بوده اند. فرمانروایان خیلی ابتدایی، ترکیبی از یک روحانی و یک شاه بودند. این نظریه بیشتر به قدرت سیاسی پرداخته تا منشأ دولت. دیدگاه اصلی در این نظریه آن است که دولت و حکومت دو موسسه مشخص نیستند، بلکه یگانه اند و این دو در وجود شخص فرمانروا خلاصه می شود. مدافعین این نظریه معتقدند که دولت به وسیله خداوند خلق شده است و به وسیله جانشین یا خلیفه خداوند در روی زمین اداره میشود. با این حساب اطاعت از دستورات و فرمان های او یک تکلیف الهی است. هم اینک نظریه منشأ الهی دولت در فلسفه مدرن غرب جایی ندارد. اما این طرز تفکر و برداشت از منشأ دولت، در گذشته های دور منشأ خدماتی نیز در زمینه تکامل دولت بوده است. این در حالی است که در اندیشه سیاسی مدرن، دولت یک

موسسه بشری است و هنگامی به وجود می‌آید که یک گروه از مردم که در سرزمینی معین سکونت دائم گزیده‌اند، تصمیم بگیرند برای نیل به هدف‌های مشترک، خود را از لحاظ سیاسی سازماندهی کنند و حکومتی را برای انجام امور خود برگزینند.

2* نظریه قرارداد اجتماعی

این نظریه بر این پایه بنا شده که انسانها از ابتدا در حالت طبیعی محض زیسته‌اند. و بنا به دلایلی دور هم جمع شده و داوطلبانه قراردادی بست‌هاند و به موجب آن دولت را به وجود آورده‌اند. طرفداران این تئوری، زندگی تحت سرپرستی دولت را "حالت مدنی" یا "حالت اجتماعی" و زندگی قبل از تشکیل دولت را "حالت طبیعی" نامیده‌اند و آن قرارداد اولیه را هم "قرارداد اجتماعی" نام داده‌اند. به موجب این قرارداد هر فرد، قسمتی از آزادی طبیعی خود را به دولت تسلیم کرد و در مقابل، حمایت دولت را به دست آورد تا در مقابل افراد زورگو از او حفاظت و حراست کند. افلاطون هم در کتاب جمهوری و هم در کتاب قوانین و قرارداد اجتماعی و هم در بعضی رسالات دیگر خود نظریه تأسیس دولت بر اساس توافق عمومی بحث نموده است. اما ارسطو اعتقاد داشته که دولت یک موسسه طبیعی است نه قرارداد اجتماعی.

در دوران جدید یعنی حول و حوش رنسانس، نویسندگان زیردستی مانند

"توماس هابز انگلستان

Tomas Habbes

و جان لاک انگلستان

John Locke

ژان ژاک روسو سوئیسی Jean Jacques Rousseau

نظریه قرارداد اجتماعی را در فلسفه سیاسی خود به اوج اعتلا رسانیدند.

3* نظریه زور و غلبه

این نظریه یکی از نظریه‌های مغالطه‌آمیز درباره منشأ دولت است. مدافعین این نظریه معتقدند که ریشه و سرچشمه دولت تسلیم شدن ضعیف در مقابل قوی است. استفن لیکاک Stephen Leacock یکی از

نویسندگانی است که به تحلیل و تشریح این نظریه پرداخته و معتقد است که دولت در نتیجه جنگ های طولانی بین قبایل و غلبه قوی ترین قبیله بر سایر قبیله های همجوار و مطیع ساختن آنها به وجود آمده است.

4*نظریه تاریخی یا تئوری تکاملی

نظریه های که درباره منشأ دولت امروزه مورد قبول علمای متعدد حقوق اساسی است، نظریه تاریخی یا تکاملی است. این نظریه میگوید که دولت ریشه در احتیاجات حقیقی بشر دارد و از تجمع عوامل گوناگون و طی یک دوره تکاملی بسیار طولانی شکل گرفته است و به تدریج و بسیار کند تحت چندین عامل به وجود آمده تا به این ساختار پیچیده امروزی رسیده است. این عوامل عبارتند از: خویشاوندی و همخونی، دین، مال و مسئله حفاظت از مال، زور، بیداری سیاسی.

بارگس نظریه پرداز انگلیسی Burgess از جمله نویسندگانی است که این رویکرد را تشریح می کند.

درآمدی بر نظریه های دولت

نظریه های مربوط به خاستگاه دولت در قدیمی ترین متون تاریخی درباره ی دولت آموزه های گوناگون پیرامون ماهیت دولت و چگونگی پیدایش آن رخ می نماید. تبارشناسی این نظریات در متون کلاسیک مغرب زمین (بویژه یونان باستان) و منابع و متون کلاسیک اسلامی و ایرانی از زوایای گوناگون قابل مطالعه و تفسیر است.

1*نظریه الهی که احتمالاً قدیمی ترین آموزه درباره چگونگی پیدایش دولت در جامعه بشری است و ریشه در ادیان توحیدی و ابراهیمی نیز دارد، منشأ پیدایش دولت را به خداوند نسبت می دهد. این نظریه به خود در طول تاریخ اعم از تاریخ مشرق زمین یا مغرب زمین با تفاسیر گوناگون مواجه بوده است.

2*نظریه طبیعی ارسطو که در میان حکما و فلاسفه اسلامی که به ارسطو لقب معلم اول داده اند نیز تأثیر ژرفی در تاریخ تکامل اندیشه های سیاسی و اجتماعی بشر برجای نهاده است. همچنین دیدگاه افلاطون که از قضا در این حوزه با ارسطو پیوند و قرابت دارد نیز مورد اقبال متفکران و حکمای اسلامی و ایرانی قرار گرفته است. فارابی، ابن سینا، ابوالحسن عامری نیشابوری، ابن مسکویه رازی، خواجه نصیرالدین طوسی و فخر رازی در آموزه های خود درباره ماهیت و ضرورت دولت، نظریات افلاطون و ارسطو را مورد توجه قرار داده اند.

نظریه ی قرارداد اجتماعی درباره ی خاستگاه دولت که توسط هابز، لاک و روسو تبیین شده است در عرصه ی سیاست عملی دارای تأثیری شگرف (خصوصاً با تفسیرلاک) بوده است. دولت مشروطه و دموکراتیک عمدتاً مولود تفسیرلاک از نظریه قرارداد اجتماعی است. لاک نظریه ی قرارداد اجتماعی برپایه نیک سرشتی انسان و نیل به حکومت مردمی یا مردم سالار بود.

*3همچنین ابن خلدون جامعه شناس و مورخ برجسته مسلمان «نظریه زور و جبر» را که در غرب هوادارانی جدی دارد در مقدمه ی «کتاب العبر» در تبیین چگونگی پیدایش دولت و همچنین استمرار یا زوال آن مطرح نموده است.

درمباحث مربوط به دولت مدرن، نظریات مربوط به

1*دولت مطلقه

Absolute

2*دولت مشروطه

Constitutional

3*دولت اخلاقی

moral

4*دولت طبقاتی

class

5*دولت کثرت گرا

Pluralistic

1*دولت مطلقه

نظریه ی دولت مطلقه با تفاسیر مختلف آن، به اندیشه ی مصلحت دولت، و

آمیختگی مصلحت پادشاه و دولت (کشور) انجامید و تفاسیر خاص از نظریه الهی دولت این دیدگاه را تقویت نمود. اندیشه ی مصلحت دولت در ایتالیای قرن شانزدهم پایدار شد و سپس در فرانسه گسترش یافت. این برداشت از دولت و قدرت هرچند در عرصه عمل سیاسی در اعصار مختلف تاریخی باواقعیت تطابق داشت اما با پایبندی به اخلاق و هنجارهای اخلاقی در عرصه ی عمل سیاسی فاصله می گرفت.

2*نظریه دولت مشروطه

نظریه دولت مشروطه با حقوق طبیعی با حقوق رم و آموزه های مسیحی در اروپا پیوندی تاریخی دارد. جوهر این نظریه و اندیشه «رضایت» است. اندیشه ی رضایت آن است که «هیچکس مجبور نباشد از قدرت سیاسی حمایت یا اطاعت کند مگر آنکه شخصاً به آمریت آن رضایت داده باشد». همانگونه که قبلاً اشاره شد این نظریه بدلیل تلاش برای مشروع و مقبول نمودن قدرت سیاسی با آموزه های اخلاقی ارتباط نزدیکتری حداقل از لحاظ نظری دارد.

3*نظریه دولت اخلاقی

مهمترین نماینده و پرچمدار اخلاقی دولت، هگل (1770-1831) بود. این دیدگاه که در جریان فلسفه ایده آلیستی آلمان پس از انقلاب فرانسه به وجود آمد بر تحولات فکری و سیاسی اروپا تأثیر وافر برجای نهاد. هگل به انقلاب فرانسه دلبستگی داشت اما نتایج نامطلوب انقلاب در کوتاه مدت باعث سرخوردگی او و عده ای از متفکران دیگر شد. یکی از مسائل مهم و مربوط به حوزه ی سیاست در اندیشه ی هگل حل تعارض میان آزادی فرد و قدرت دولت بود. هگل جهت تشریح دیدگاه خود درباره ی دولت از چارچوب متافیزیکی و فلسفی نسبتاً پیچیده ای که با مقوله روح در دستگاه فلسفی وی مرتبط است بهره جسته است. هگل جامعه مدنی و دولت را مظهر تکامل جامعه ی بشری می دانست و دولت ملی را مظهر تجلی روح ملی می شمرد. در نظریات هگل، دولت مظهر بروز ویژگیهای اخلاقی، روحی و تمدن یک ملت است. همانگونه که گفته شد در فلسفه هگل انسان و دولت و تکامل تاریخ به نحو جداناپذیری با جهان بینی متافیزیکی او پیوند خورده است. دولت در اندیشه هگل امکان رشد خودآگاهی انسانها را در مباحث عینی کلی تری فراهم می سازد. هگل در کتاب فلسفه ی حق، نظریه خود درباره ی دولت اخلاقی را در چهارچوب بحث از دولت مدرن تشریح نموده است. به عقیده ی وی در دولت

مدرن امکان ارضای حداکثر خواست ها و نیازهای فرد و آزادی واقعی وی ممکن می شود. دولت به باور هگل نهادی اخلاقی است که در قالب ساختارهای سیاسی خود متضمن گرایش اخلاقی افراد نیز هست. با این برداشت، مفهوم دولت اخلاقی هگل از دولت سیاسی متمایز می گردد.

4* دولت طبقاتی

مارکس و مارکسیستها عمدتاً کوشیدند با نقد نظام سرمایه داری به تبیین نظام کمونیستی به عنوان غایت تاریخ و مبارزه ی طبقاتی جهت نیل به آن پرداختند. نظام کمونیستی در آموزه های مارکس به دنبال مبارزه طبقاتی با خلع ید از سرمایه داران و لغو مالکیت خصوصی از ابزار تولید برپا می شود. در نظام کمونیستی جامعه ای است به اصطلاح بی طبقه و دولت فلسفه ی وجودی خود را علی الاصول از دست می دهد و از میان می رود. زیرا به باور مارکس طبقات اجتماعی از جامعه بشری رخت برمی بندد و زندگی اشتراکی ثانوی برپا می شود. مارکس و پیروانش دولت را ابزار تداوم سلطه طبقات استثمار کننده (اقلیت) به استثمار شوندگان (اکثریت) می دانستند. بنابراین در فلسفه مارکسیسم دولت پدیده ای عامل و فراگیر اما موقت انگاشته می شود که درنهایت از جامعه ی بشری حذف خواهد شد. به باور مارکس در نظام سرمایه داری، «ارزش اضافی» ایجاد شده در تولید در بستر مناسبات سرمایه داری و سلطه دولت به کارگر صنعتی تعلق نمی گیرد و این مسأله عامل عمده در تشدید تضاد طبقاتی است. تضادی که به رهائی طبقه کارگر و برچیدن بساط دولت منجر خواهد شد. این نظریه بیش از یک قرن در ادبیات سیاسی چپ از جایگاهی ممتاز برخوردار بود. ناکامی مارکسیسم در تحقق وعده ها و در مقابل اصلاح نظام سرمایه داری باعث سرخوردگی یا تجدید نظر متفکران چپ در مورد پیش بینی های مارکس از آینده ی جامعه بشری، تاریخ و جایگاه دولت در روند تحولات تاریخی گردید.

5* دولت کثرت گرا

نظریه ای است که بر مبنای آن تعداد زیادی از گروه ها و سازمان ها یک کشور را اداره می کنند. این سازمان ها عبارتند از

اتحادیه های کارگری، انجمن های تخصصی، طرفداران محیط زیست،

فعالان حقوق بشر و شهروندی، و جمعیت های رسمی و غیررسمی مرکب از شهروندانی که افکار و دیدگاه های یکسانی دارند.

این گروه ها و سازمان ها در تدوین و اجرای قوانین و سیاست ها تاثیرگذار هستند. از دیدگاه کثرت گرایان انسان ها نه ذرات منزوی و پراکنده و نه مخلوق دولت نیرومند متمرکز هستند. از این دیدگاه انسان ها موجوداتی اجتماعی اند که به اختیار و انتخاب خود در چارچوب گروه ها زندگی می کنند. مقام و شأن حقوقی و اجتماعی آنها نباید مورد دست اندازی و دخالت قدرت حاکم قرار گیرد. همچنین به نظر کثرت گرایان افراد طبعاً به گروه های مختلفی تعلق دارند که خود دارای علایق و منافع متعارض یا متداخل اند. این تعلقات خود زمینه لازم برای آزادی را فراهم می آورد زیرا افراد را در برابر تعهدات و انتخاب های گوناگون قرار می دهد. بدین سان جامعه کثرت گرا مدعی ایجاد سازش میان علایق گوناگون افراد بدون مخدوش کردن آنهاست. در چنین جامعه ای گروه ها نه از طریق قدرتی برتر بلکه به واسطه گفت و گو با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند. در این جامعه، حکومت مرکزی قدرت حاکمه مسلط یا قدرتی برتر در بین قدرت های موجود محسوب نمی شود بلکه وظیفه اساسی اش گفت و گو با گروه های گوناگون است. آزادی به عنوان مهم ترین ارزش در حوزه شکل و همبستگی سیاسی، جزیی از نظریه کلی کثرت گرایان درباره دولت است. همه کثرت گرایان در این خصوص اتفاق نظر دارند که آزادی تنها در زمینه وجود تعداد کثیری از گروه ها قابل تحقق است و جامعه نیز بر اساس انسجام و همبستگی شکل گرفته و بازتولید می شود. به اعتقاد آنها زندگی گروهی بهتر می تواند از آزادی فرد پاسداری کند. از این رو، کثرت گرایان بهترین دولت را دولتی می دانند که آزادی را به حداکثر ممکن برساند.

کثرت گرایان برخلاف لیبرال ها استدلال می کنند که آزادی بدین معنا تنها در متن فعالیت گروه های نیمه مستقل گوناگون محقق می شود.

فرهنگ:

به مجموعه در هم تافته ای از اعتقادات ، آداب و رسوم ، اخلاقیات و ... که افراد جامعه از آن تبعیت می کنند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود.

معادل فرهنگ در زبان های مختلف :

واژه کالچر culture دوره کلاسیک و شاید پیش از کلاسیک یعنی ادبیات لاتین ریشه میگیرد و در اصل به معنای کشت و کار یا پرورش آمده است و بعدها به معنی پرورش نفس در زبان یونانی معنای پرورش بخود گرفت . کاربرد این واژه از قرن هیجدهم بطور عام برای نشان دادن تربیت روح بکار گرفته شده است زبانهایی مانند پرتغالی ، اسپانیایی ، فرانسوی ، ایتالیایی ، رومانیایی و زبانهای انگلیسی در آغاز واژه CIVILIZATION را که بجای culture بکار بردند منظورشان پیشرفت اجتماعی بود یکی از تعاریف اولیه و مقبول درباره فرهنگ تعریفی

است که تایلور مردم شناس انگلیسی در سال 1871 در کتاب فرهنگ ابتدایی بیان می کند وی فرهنگ را اینگونه تعریف می کند که : فرهنگ یا تمدن کلیات هم تافته و مجموعه پیچیده ای را که شامل دین ، صنایع ، فنون ، هنر ، قانون ، اخلاقیات ، آداب و رسوم و هرگونه استعداد و مهارت تکنیک و فنون است که انسان از طریق عضویت در جامعه کسب می کند و درقبال آن تعهداتی بر عهده می گیرد .همچنان که می بینید تایلور تعریف حداکثری از فرهنگ ارائه نموده و فرهنگ را همچون اعضای تشکیل دهنده بدن انسان وابسته به هم و در ارتباط با یکدیگر تلقی می کند و باز فرهنگ را مجموعه ای از آداب و رسوم ، اخلاقیات و دانش ها بطور خلاصه مجموعه ای از دستاوردهای مادی و معنوی بشر داند که به تدریج این دستاوردها جزء عادات خوب و یا بد جامعه و هنجارهای آن جامعه شده است.

بنابراین اگر خواسته باشیم می توانیم بگوییم تایلور فرهنگ را به دو قسمت تقسیم نموده است :

- 1- شامل عناصری همچون اعتقادات ، هنر ، اخلاق ، سنن ، آداب و رسوم و رفتار
- 2- شامل صنایع ، فنون ، قوانین ، مقررات که در این صورت می توان به دسته اول فرهنگ معنوی یا غیر مادی و به دسته دوم فرهنگ مادی اطلاق کرد.

ویژگیهای فرهنگ از نظر آقای هرسکووتیس :

- 1- فرهنگ یک امر اکتسابی است
- 2- فرهنگ عوامل طبیعی ، روانشناسی و تاریخی زندگی انسان را در برمی گیرد
- 3- هر فرهنگی دارای مشخصاتی است که مربوط به ترکیب و ساختمان جامعه است
- 4- فرهنگ دارای جاذبه های متعدد است
- 5- فرهنگ در طول زمان تغییر می کند
- 6- فرهنگ های مختلف در روی زمین وجود دارند
- 7- هر فرهنگ دارای قواعد و اصولی است که تحقیق علمی آنها عملی و میسر است
- 8- فرهنگ یک وسیله سازگاری فرد با محیط خارجی خود و در عین حال وسیله ای برای ظهور امکانات خلاقه اوست

تعریف فرهنگ از نظر آقای دکتر محمد صادق غلام جمشیدی

فرهنگ مجموعه ای از سنن ، باورها ، اداب ، اخلاق فردی یا خانوادگی و اقوامی که پایبندی ایشان به امور باعث تمایز آنها از دیگر اقوام و قبایل می شود .

فرهنگ به دو دسته تقسیم می شود :

1 - فرهنگ مادی :

به مجموعه پدیده هایی اطلاق می گردد که محسوس ، ملموس و قابل اندازه گیری با موازین کمی و عملی است مانند فنون ، ابزارهای کاربردی و تولیدی و ماشین و موتور

2 - فرهنگ غیر مادی :

به مجموعه و مسایلی گفته می شود که قابل اندازه گیری با موازین کمی نیست و به آسانی نمی توان آنها را مقایسه و ارزیابی نمود مانند اعتقادات ، ضوابط خویشاوندی ، هنر ، زبان ، ادبیات و رسوم که در واقع هویت فرهنگی یک جامعه را تشکیل می دهند

انواع فرهنگ :

الف) فرهنگ غیر مادی(معنوی): نامحسوس ، ناملموس و جنبه ی کیفی دارد شامل ارزشهای فرهنگی-هنجارهای فرهنگی -نماد - باورها

ب) فرهنگ مادی: محسوس و ملموس است مانند:شهرها ، بناها،اشیاء

ارزشهای فرهنگی :

احساسات ریشه دار و عمیقی است که اعضای جامعه برآن شریک اند این ارزشها ، اعمال و رفتار جامعه را تعیین می کند .

هنجارهای فرهنگی:

بعد عملی ارزش های فرهنگی

نماد :

نشانه هایی که در یک جامعه شناخته شده است

باور:

باورها یا عقیده ها، اندیشه هایی هستند که فرد به درستی و حقانیت آنها اعتقاد دارد.

خرافات:

جمع واژه عربی خرافه است. معتقدات، باورها یا انجام کارهایی که هیچگونه ریشه عقلانی ندارند. خرافات به اسطوره ها و پیشگویی ها مربوط می شوند.

انتقال فرهنگی

فرایندی است که بوسیله آن فرهنگ از طریق آموزش از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. فرهنگ را به طریق زیستی نمی توان به ارث برد. هر نسلی فرهنگ خویش را می آموزد و سپس آن را، همراه با تغییراتی که در عصر خود حاصل شده، به نسل بعد از خود م می آموزاند. انتقال فرهنگی، تداوم فرهنگ را امکان پذیر می سازد. در واقع تا زمانی که عوامل تغییر و دگرگونی فرهنگ، قوی و قدرتمند نباشند، اعضای جامعه در برابر دگرگونی فرهنگ مقاومت و مخالفت می کنند. برای مثال در هر فرهنگی، شیوه خاصی برای لباس پوشیدن وجود دارد. فقط هنگامی این شیوه دستخوش تغییر می گردد که تحت تأثیر عوامل فرهنگی نو و جدید (نوآوری فرهنگی) قرارگیرد و از طرف اکثریت جامعه مورد پذیرش قرار گیرد.

اشاعه فرهنگی :

اشاعه فرهنگی به مجموعه تأثیرات فرهنگی گفته می شوداز جامعه ای به جامعه ی دیگر منتقل می شود.

انباشت فرهنگی:

انباشت فرهنگی، زمانی روی می دهد که طی یک دوره معین چیزهای افزوده شده به فرهنگ بیش از چیزهایی باشد که طرد میگردند. حتی در حالتی که در یک حوزه فرهنگی علاوه بر فرهنگ موجود جنبه هائی از فرهنگ سایر جوامع نیز افزوده شود، بدون آنکه جنبه ایی از فرهنگ موجود حذف شود، انباشت فرهنگی صورت گرفته است. عناصر جدید از طریق ابداع، اکتشاف و یا اقتباس بر عناصر موجود افزوده میشود.

ضربه فرهنگی :

فردی که تحت تأثیر محیط فرهنگی بیگانه است و بین مردمی زندگی می کند که در باورهای اساسی خود با او وجه مشترکی ندارد دچار ضربه فرهنگی می شود.

قوم مداری :

قوم مداری گرایشی است که برحسب آن افراد جامعه فرهنگ خود را برتر از فرهنگ دیگران می پندارند. عادتها و سنتها، غالباً ما را با استفاده از وجهه نظرهای اجتماعی ریشه دار، به قوم مداری ترغیب می کنند. به این ترتیب هنگامی که اعضای یک گروه در باره دیگران به داوری می نشینند

پس افتادگی فرهنگی

برخی بر این عقیده اند که دگرگونی معمولاً تنها در فرهنگ مادی رخ می دهد. مردم احتمالاً دگرگونی در تکنولوژی، بخش مادی فرهنگ را به آسانی می پذیرند، کمتر احتمال می رود که هنجارها، ارزشها، باور داشتهها سازمان اجتماعی شان را تعدیل کنند. زیرا عناصر غیر مادی فرهنگ نمی توانند پا به پای عناصر مادی آن دگرگون شوند و پیش روند.

گسست فرهنگی

فراموش کردن مسائل فرهنگی یعنی عدم انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر را گویند. مفهوم شکاف نسلی به عنوان رایج ترین مفهوم و مسئله اجتماعی تعیین شده است.

جنبه های مختلف فرهنگ

فرهنگ دارای سه جنبه : جنبه شناختی ، جنبه فنی و مادی ، جنبه سازمانی می باشد

1 - جنبه شناختی فرهنگ : عبارتست از باور داشت ها ، اسطوره ها ، ارزشها ، ایدئولوژی ها ، رویکردها یا دانش فرهنگ یک جامعه از این وجه شناخته می شود اینها جنبه شناختی یک فرهنگ هستند

2 - جنبه فنی و مادی فرهنگ : عبارتست از مهارتها ، پیشه ها ، ابزارها و خلاصه چیزهای مادی دیگر که اعضای جامعه آن را بکار می برند

3 - جنبه سازمانی فرهنگ : عبارتست از آداب ، رسوم ، عرف ها ، قوانین ، نقشها که پایگاه های گوناگون یک فرهنگ هم بسته اند و همچنین قوانین و مقررات شیوه و نوع رفتاری که انتظار می رود اعضای جامعه هنگام فعالیت روزانه انجام دهند یا رعایت نکنند جزء جنبه های سازمانی فرهنگ است تمام این جنبه ها مقداری از جنبه های دیگر را با خود دارند در مسایل فرهنگی مطلق وجود ندارد بلکه همیشه یک ترکیبی وجود دارد ولو به اندازه کم ، همواره به چشم می خورد بطور مثال در جنبه شناختی ما مقداری با جنبه فنی مواجه هستیم

انواع فرهنگ

صاحب نظران و فرهنگ شناسان، برای فرهنگ انواع یا سطوح مختلفی را ذکر می کنند و مبنای متفاوتی را برای تقسیم بندی در نظر می گیرند. یکی از تقسیم بندی ها بر مبنای دامنه شمولیت زمانی و جامعه تحت پوشش می باشد. در این تقسیم بندی انواع فرهنگ عبارت است از :

1- فرهنگ ملی

2- فرهنگ عمومی

3- فرهنگ تخصصی

4- فرهنگ سازمانی.

فرهنگ ملی : فرهنگی است که چندین نسل در آن مشترک اند و به عنوان عامل مؤثر در تعیین هویت ملت ها قلمداد می شود.

فرهنگ عمومی : فرهنگی است که وجوه مشترک زیادی با فرهنگ ملی دارد ولی در مظاهر فرهنگی با تغییرات متناسب با شرایط و مقتضیات محیطی همراه است. (به یک معنا فرهنگ عمومی، ظهور و نمود فرهنگ ملی در دوره های زمانی کوتاه مدت و تحت تأثیر شرایط زمانی است.) عموم افراد جامعه در فرهنگ عمومی مشترک اند.

فرهنگ تخصصی : فرهنگی است که بخشی از افراد یک جامعه براساس حرفه و تخصص و حوزه شغلی خویش در آن مشترک اند.

فرهنگ سازمانی : فرهنگی است که اعضای یک سازمان در آن مشترک اند. بی شک دنیای امروز، دنیای سازمان هاست و متولیان این سازمان ها انسانها هستند. به عبارت دیگر، فلسفه وجودی سازمان متکی به حیات انسان است. انسانها در کالبد سازمان ها روح می دمند آن را به حرکت در می آورند و اداره می کنند. سازمانها بدون

وجود انسان، نه تنها مفهوم نخواهد داشت، بلکه اداره آنها نیز میسر نخواهد بود. انسان همواره از سازمان به عنوان ابزار و وسیله ای برای نیل به هدف های خود سود جسته است و در تلاش بوده است، تا بر اساس اهداف مورد نظر به ایجاد و گسترش سازمانهای مناسب بپردازد.

خرده فرهنگ

در اصطلاح دانش مردم شناسی به ارزشها و هنجارهای متفاوت با ارزشها و هنجارهای گروه اکثریت که یک گروه درون جامعه ای بزرگ تر داراست. خرده فرهنگها قابل شناسایی و تغییر هستند و بیشتر به ارزشهای گروه اقلیت اطلاق می شوند.

تمدن

تمدن یعنی سبک زندگی مجموعه ای از انسانها که در یک دوره ی تاریخی در یک منطقه جغرافیایی زندگی می کردند و دارای اهداف مشترکی بودند و دستاوردهای خاصی داشتند. در این تعریف سبک زندگی رکن اساسی تمدن است و همچنین تاکید می شود بر دوره تاریخی و منطقه جغرافیایی که دوره ی تاریخی می تواند کوتاه یا بلند و منطقه جغرافیایی می تواند کوچک یا بسیار وسیع باشد، عنصر دیگر تعریف دستاوردها هستند که بدون آن تمدن معنای خود را از دست می دهد، و همچنین یک جامعه بی هدف در تعریف تمدن نمی گنجد..

رابطه بین دو واژه تمدن و فرهنگ

برخی تمدن و فرهنگ را مترادف یکدیگر بکار می برند. گروهی دیگر فرهنگ را در نقطه ی مقابل تمدن قرار می دهد. در این مضمون، معنی فرهنگ تغییر کرده همهی عقاید و آفرینشهای انسانی مربوط به اسطوره، دین، هنر، و ادبیات را شامل می شود. حال آنکه تمدن به حوزه ی خلاقیت انسانی مرتبط با فن آوری (تکنولوژی) و علم اشاره می کند. خط، تکنولوژی، و علم عمومی ترین معیارهای مورد استفاده بوده اند. همراه با این معیارها، از خصوصیت های دیگری نیز استفاده ده است که در مشاهدی تجربی، فرهنگها غالباً با آنها پیوستگی داشته اند: وجود شهرها، وجود ناهمگنی جمعیتی که بر اثر تقسیم پیچیده ی کار با هم مرتبط شده اند، و تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی.

در بحث رفتار شناسی فرهنگی دو مبحث مردم شناسی و انسان شناسی بشر دخالت دارد مردم شناسی (انتولوژی) انسان شناسی (استرولو پولوژی)

انسان شناسی علمی است که انسان را به طور کلی و همه جانبه بررسی می کند یا مطالعه عمومی انسان اعم از جسمانی ، زیستی ، تاریخی ، اجتماعی یا فرهنگی ،انسان شناسی ویژگی های طبیعی انسانها را در بین اقوام و ملت های مختلف و همینطور ویژگی های فرهنگی و اجتماعی او را مورد بررسی قرار می دهد .

مردم شناسی علم مطالعه جنبه های زندگی انسانها در ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی ، دینی در یک محدوده خاص جغرافیایی می باشد .به شکل خلاصه می توان گفت مردم شناسی علم شناخت فرهنگ جوامع انسانی است .

فرهنگ پذیری

تطابق با همنوایی عمیق فرد با هنجارها و موازین فرهنگی یک جامعه را فرهنگ پذیری گویند. فرهنگ پذیری یا جریانی را که طی آن فرد فرهنگی میشود میتوان به دو دسته تقسیم نمود.

فرهنگ پذیری یک سویه و فرهنگ پذیری دو سویه.

فرهنگ پذیری یک سویه مربوط به کودکان میشود و به این دلیل یک سویه نام گرفته است که کودک در مقابل پذیرا شدن ارزش های جدید منفعل است یعنی آنکه جریان تاثیر ارزش ها یک طرفه و تنها از جانب جامعه بسوی کودک است و او مقاومتی در برابر این ارزش ها از خود بروز نداده و نمیتواند بر جامعه تاثیر متقابل داشته باشد. کودک بتدریج و ابتداء از طریق خانواده بعنوان میانجی با ارزشها و نهادها و واقعتهای اجتماعی آشنا میگردد. فرهنگی شدن طفل از طریق خانواده به دو طریق صورت میگیرد : **ناآگاهانه و آگاهانه**: انتقال ناآگاهانه هنجارها به طفل از طریق سر مشق قرار دادن و اقتباس رفتار و کردار و گفتار والدین میگیرد و بدین ترتیب بدون آنکه والدین خود متوجه باشند کودک بتدریج با الگوهای رفتار و کرداری آشنایی مییابد که وی از سوی اطرافیان مشاهده میکند. این مرحله مرحلههای است حساس که شخصیت طفل بوسیله این الگوهای رفتار و کردار و گفتار بتدریج شکل گرفته و پایه ریزی می شود. از طرف دیگر انتقال هنجارها به کودک از طریق آگاهانه بدین معنی است که والدین با آموزش مستقیم و امر و نهی و تشویق و یا ممانعت وی را عمداً با هنجارها و موازین زندگی اجتماعی آشنا ساخته و بگونههای که خود ترجیح میدهند و با توجه به برداشتی که از هنجارهای اجتماعی دارند سعی در اجتماعی شدن و فرهنگی نمودن وی می نمایند. آشنایی و سپس همنوایی عمیق کودک با هنجارهای اجتماعی در دو وضعیت آگاهانه ،ناآگاهانه از آن جهت اهمیت فراوان دارد که این جریان ،جریانی است یک سویه و بنابراین ذهن کودک مساعد و آماده است ،از برای هر آنچه که میبینید، میشنود و حس میکند ، در حالیکه جریان فرهنگی شدن در بزرگسالان جریانی دو سویه بدین معنا که در مورد افرادی مصداق دارد که

شخصیت آنان تکوین یافته و دارای فرهنگ پیش بینی باشند. در چنین حالتی فرهنگ پذیری تبدیل به جریانی پیچیده میشود و فرهنگ جدید به سهولت فرد را تحت سلطه و تاثیر خود قرار نخواهد داد.

فرهنگ پذیری دو سویه می تواند از چند طریق به وجود آید :

مهاجرت های بین المللی

برخوردهای تاریخی اقوام

سلطه استعمارگران بر مستعمرات

چارلز هورتون کولی-خود آینه سان

چارلز هورتون کولی از جامعه شناسان معاصر است. به طور خلاصه وی عقیده دارد جامعه برای فرد همچون آینه عمل میکند. بنابراین فرد خود را بر اساس آن شکل میدهد در این نظریه، آینه همان جامعه است که چونان یک آینه برای ما امکان آن را فراهم می سازد که واکنش های دیگران را نسبت به رفتار خودمان مشاهده کنیم. تحول خود اجتماعی هر فرد، از همان نخستین سال های زندگی آغاز می شود. تصویر خود یک کودک از خانواده اش سرچشمه می گیرد و در سراسر زندگی، طی تماس شخص با همبازی ها، همسالان و همگنانش، تحول می یابد.

سیاست

شناخت، اتخاذ تصمیم تخصصی، پیاده سازی بهترین راه و روش برای منافع فردی یا گروهی و جمعی در برابر چالشهای احتمالی یا پیشرو.

در این میان معمولاً دولتها عامل سیاست ورزی و موضوع عمل، گروه ها ، افراد و بخش های مختلف جمعیت هستند.

به عبارت دیگر سیاست فعالیتی اجتماعی است که با تضمین نظم در نبردهایی که از گوناگونی و نا هم گرایی عقیده ها و منافع ناشی می شود می خواهد به یاری زور- که اغلب بر حقوق متکی است - امنیت بیرونی و تفاهم درونی، واحد سیاسی ویژه ای را تأمین کند.

امروزه سیاست موضوع علمی مستقل و یکی از حقایق غیرقابل اجتناب زندگی بشر است.

سیاست فرهنگی Cultural policy

به اقدامات دولتی سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌هایی اطلاق می‌شود، که از فعالیتهای هنری و بخش‌های خلاق نظیر نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، رقص، ادبیات و فیلم‌سازی، حمایت می‌نماید این حمایت‌های دولتی اغلب از طریق کمک‌های مالی و تشویقی در حوزه‌های زبان و میراث فرهنگی انجام می‌گیرد ایده سیاست فرهنگی نخستین بار در سال ۱۹۶۰ در یونسکو مطرح شد و توسعه یافت.

مفهوم سیاست‌گذاری

سیاست‌گذاری یا طراحی ساز و کار به معنای ایجاد یک فضا برای حرکت عوامل اقتصادی و اجتماعی به سمت وضعیت مطلوب از منظر سیاستگذار است. در سیاست‌گذاری مبحثی بینشی مطرح می‌شود که آیا کار فرهنگی در تضاد با قانونگذاری است یا خیر و حد و حدود هر کدام چیست چرا که اعمال بعضی قوانین باعث می‌شود که جامعه با اخلاق و با فرهنگ بالا به نظر برسد. برای مثال اگر نظرات ارباب رجوعان یک بانک در مورد نحوه برخورد کارمند بانک با ایشان روی حقوق این کارمند تاثیر گذار باشد، باعث می‌شود که این کارمند بهترین برخورد را با ارباب رجوع داشته باشد.

سیاسی سیاست‌گذاری Public Policy

ای از اقدامات عقلانی است که طی فرایندی به انجام رسیده اند که مجموع متشکل از اقدامات لزوماً سیاسی است. این اقدامات سیاسی را می‌توان به عنوان فرایند سیاست‌گذاری قلمداد نمود و آن را همچون مجموعه‌ای از مراحل زمان‌بندی شده به هم مرتبط مجسم کرد: تهیه دستور کار، تدوین و تنظیم سیاست، اتخاذ سیاست، تحقق سیاست، برآورد سیاست.

سیاست‌گذاری فرهنگی

1) یکی از مسؤولیت‌های اساسی مدیریت فرهنگی در سطح ملی، پیشبرد توسعه فرهنگی است. مدیریت‌های فرهنگی در مسیر دستیابی به اهداف توسعه فرهنگی ناگزیر به استفاده از روش‌ها، تکنیک‌ها و ابزارهایی هستند که سیاست‌گذاری فرهنگی، در اولویت نخست و از مهم‌ترین آنهاست.

2) مسؤولیت‌های دیگری که مدیریت فرهنگی علاوه بر سیاست‌گذاری فرهنگی باید به آنها توجه کند عبارتند از: برنامه ریزی فرهنگی، آموزش فرهنگی، پژوهش فرهنگی، اطلاع‌رسانی فرهنگی، اقتصاد فرهنگی و حقوق فرهنگی

3) برای سیاستگذاری فرهنگی سه راهبرد وجود دارد که عبارتند از:

الف) راهبرد نخبه گرا (سنتی):

که بر نقش هویت ملی از طریق حفظ و حراست میراث فرهنگی و احیای گذشته تاریخی در راستای تقویت غرور ملی تاکید دارد. فرهنگ در این راهبرد، امری «زیبایی شناختی» به شمار می آید.

ب) راهبرد توسعه ای :

دستاورد مکتب مطالعات فرهنگی با دغدغه پیوند بین فرهنگ و توسعه است که محورهایی چون همگانی کردن فرهنگ؛ پی ریزی مبانی فرهنگی برای سیاستهای اقتصادی؛ توسعه متوازن بخش فرهنگ با سایر بخشها و توجه به افزایش تولیدات فرهنگی را مدنظر داشته است.

ج) راهبرد کثرت گرا:

بر خود فرهنگ، مستقل از نقش آن در توسعه و محورهایی چون تکثر و تنوع فرهنگی؛ حقوق فرهنگی؛ تاکید بر فرد بجای جامعه؛ تاکید به گروههای ویژه در معرض سلطه فرهنگی نظیر زنان و اقلیتهای قومی و دینی و جهان گرایی متمرکز شده است.

بنت و مَرِکَر معتقدند:

سیاست فرهنگی در چهار مجموعه گسترده از حیطه های سیاستگذاری موجودیت یافته و در همین چارچوب ها نیز مورد بررسی قرار می گیرد. این مجموعه ها عبارتند از:

1) سیاست های دولت ها از سطح ملی تا محلی؛

2) سیاست های نهادهای فرهنگی؛

3) سیاست های نهادهای جامعه مدنی؛

4) سیاست های مربوط به حیطه مشارکت و مصرف

نهاد فرهنگی

نهاد فرهنگی ، نهادی است که از طریق آموزش و تربیت به فعالیت های فرهنگی می پردازد ،فرهنگ را تولید می کند و استمرار می دهد ،یا به آن غنا می بخشد .نهاد های مهم فرهنگی شامل خانواده ، رسانه ، آموزش و پرورش و آموزش عالی

جامعه مدنی

واژه جامعه مدنی در کاربرد امروزی معانی مختلفی داردگاهی شامل خانواده، و محیط خصوصی در نظر گرفته می شود و به عنوان «بخش سوم» جامعه،

مجزا از دولت و تجارت به شمار می رود. لغت نامه قرن ۲۱، جامعه مدنی را به عنوان

1) مجموع سازمان ها و موسسات غیردولتی که حقوق و تمایلات شهروندان را آشکار می کند.

2) یا اشخاص و سازمان هایی در جامعه که مستقل از دولت هستند، تعریف می کند.

- 5) سیاست فرهنگی دو جنبه اصلی را همواره مدنظر دارد
(الف) پرداختن به مسائل فرهنگی روشن و آشکار.
(ب) تنظیم ارتباط با زمینه های مؤثر بر فرهنگ یا تاثیرپذیر از آن که درچارچوب یک رویکرد سیستمی به کل فرهنگ و خرده سیستم های فعال در آن .
- 6) سیاستگذاری فرهنگی عبارت است از «تعیین خط مشیها و راهبردهای کلان فرهنگی برای رسیدن به اهداف چهارگانه توسعه فرهنگی یعنی همکاری های فرهنگی؛ مشارکت فرهنگی؛ میراث فرهنگی و هویت فرهنگی که یونسکو نخستین بار با ارائه مفهوم توسعه فرهنگی آن را مطرح نمود.
- 7) هدف های سیاست گذاری فرهنگی بر این باور است که سیاستگذاری فرهنگی (الف) گاه سیاستگذاری برای توسعه فرهنگ است (ب) گاه سیاستگذاری برای توسعه پایدار.
- 8) سیاستگذاری فرهنگی از نوع برنامه را ریزی راهبردی می داند که از آرمانها و ارزش های جامعه ایدئولوژی دو نوع الهام می گیرد: (الف) برنامه ریزی میان مدت (برنامه ها) (ب) برنامه ریزی کوتاه مدت (طرح های اجرایی) را هدایت می کند.
- 9) در سیاست گذاری فرهنگی پیش زمینه های زیر مورد توجه قرار گیرند :
- 1) شناسایی هدف های کلان نظام و شناسایی و تحلیل طرح ها و اقدامهای اجرایی.
- 2) مفهوم مخاطب فرهنگی و گوناگونی آن در جامعه و به عبارتی نیازها و اهداف متفاوت مخاطبان.
- 3) شناسایی خصوصیات فرهنگی، توانایی های فکری و مادی جامعه و گونه های مختلف تمایلات
- 4) مفهوم هویت فرهنگی با تعریف «خصوصیات رفتاری تقریباً همگن در یک جامعه که در شیوه زندگی، نظام های ارزشی، روابط اجتماعی و تولید فکری بروز می یابد»
- 5) توجه به مسائل و موضوعات تخصصی فرهنگی درکنار بررسی ارتباط فرهنگ با حوزه های خویشاوند نظیر آموزش، اطلاع رسانی کتاب و رسانه های جمعی (مطبوعات و صداوسیما)، محیط زیست و کیفیت زندگی؛ درعین لزوم تفکیک مسؤلیت ها و وظایف
- 10) «سیاست گذاری فرهنگ نه فقط سیاست گذاری برای امروز، بلکه سیاستگذاری برای پیوند میراث فرهنگی با فرهنگ فرداست
- در نگاه سیاست گذاران فرهنگ، نگاه به گذشته و نگاه به آینده باید با شیوه ای بدیع با یکدیگر ترکیب و تلفیق شود.
- سیاست فرهنگی به معنای سیاست پیوند نسل های دیروز، امروز و فرداست و از این روست که در سیاست گذاری فرهنگی باید به طور همزمان شالوده ها و چشم اندازها را مدنظر داشت.
- 11) بخش عمده هر نوع سیاست گذاری برای رسیدن به توسعه پایدار است
- 12) انواع سیاست گذاری فرهنگی:

از آنجا که سیاست گذاری فرهنگی بخشی از سیاست گذاری کلان ملی است لذا همانند آن می تواند از دو سطح مکمل برخوردار باشد.

سطح نخست < سیاست گذاری فرهنگی «کلان» نگر که به منظور هماهنگی و برقراری پیوند و ارتباط بین بخش های گوناگون فعالیت های فرهنگی (نظیر میراث فرهنگی، آموزش و هنر) و سیاست های سایر حوزه ها (نظیر آموزش، ارتباطات، علوم، فناوری و محیط زیست) تدوین می گردد و در واقع سیاست گذاری برای توسعه عمومی جامعه است.

سطح دوم < سیاست گذاری فرهنگی «خرد نگر»

مرتبط با فرهنگ به معنای خاص آن است و با بخشهایی نظیر ارتباطات و گردشگری در ارتباط است. آنچه که تاکید بر آن لازم به نظر می رسد این است که در هر جامعه هر دو سطح از سیاست گذاری فرهنگی – کلان نگر و خردنگر – لازم و ملزوم و در واقع مکمل یکدیگرند.

13) سیاست گذاری فرهنگی در نزد دولت ها کمابیش از سه الگو پیروی می کند که عبارتند از: برنامه ریزی محض، دخالت موردی دولت، و پرهیز از دخالت.

14) دلایل کامیابی یا ناکامی یک الگوی سیاست فرهنگی

1) گاه در ابزارهای وصول به اهداف،

2) گاه در هدف گذاری های نهایی و نوع عملیاتی کردن آنها،

3) و سرانجام گاه در معضلات نهفته در اصول و راهبردهای کلی آن، قابل جست و جوست

1. راهبردهای سیاستگذاری فرهنگی

اولویت بخشی به فرهنگ لرزر. توسعه روانی و فرهنگی

اگر در جامعه ما و پس از صد سال از صدور فرمان مشروطیت نهادهای مدرن سیاسی مانند احزاب، و مهمتر از همه قانون به جایگاه واقعی خود نرسیده و کاملاً نهادینه نشده اند به خاطر چیست؟

مردم کشور ما به لحاظ اقتصادی ضعیف تر از هند، ترکیه یا کره جنوبی نیستند؛ به لحاظ سیاسی هم اگر از این کشورها بیشتر تلاش نکرده اند؛ کوشش آنها برای توسعه سیاسی کمتر هم نبوده است. دلیل آن انجام دو انقلاب در یک قرن و وجود هزاران زندانی سیاسی و شهید راه آزادی و عدالت است. جواب در «فقر فرهنگی» است. جامعه ایرانی زمانی میدان مبارزه شرق و غرب بوده که اثرات آن تاکنون باقی مانده است. در رویکرد مارکسیستی، برای ساختن جامعه ایده آل باید سیاست را دگرگون کرد و روابط قدرت موجود را بر هم زد. در رویکرد کاپیتالیستی نیز باید رشد و شکوفایی اقتصادی را دنبال کرد. داروی درد جامعه ما اولویت بخشی به هیچکدام از دو بُعد مذکور نیست.

بدون توسعه فرهنگی و بالا بردن آگاهی و شعور اجتماعی نه توسعه اقتصادی و نه توسعه سیاسی، پایه محکمی برای پیشرفت پایدار نخواهد بود. حال که هم قبل از انقلاب و هم بعد از آن رویکردهای بدیل توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی به دفعات آزموده شده و نتایج لازم را به دنبال نداشته‌اند؛ آیا وقت آن نرسیده که اولویت را به توسعه فرهنگی و درگام دوم به توسعه سیاسی و اقتصادی دهیم؟

2. فرهنگی بودن سیاست‌های فرهنگی

این موضوع هر چند بدیهی است ولی به کرات زیرپا گذاشته و به آن کم توجهی شده است. پیش رفتن با زور و اجبار در عرصه فرهنگ بزرگترین اشتباهی است که یک دولت ممکن است مرتکب شود. نمونه آن در طول تاریخ بسیار زیاد بوده است. از کشف حجاب رضاشاه تا تبلیغ آن با روش‌های خشونت‌آمیز، همگی کاری با ابزارهای غیرفرهنگی است. از منظری دیگر فرهنگی بودن سیاست‌های فرهنگی به معنای آن است که نباید انسان را با مصالح ساختمانی یا قطعات کامپیوتر یا سیلندر و پیستون اتومبیل اشتباه گرفت. انسان‌ها برخلاف مصالح فیزیکی دارای عقل و شعور، اراده و اختیار و قدرت معنا و نیت دهی هستند. انسان‌ها همزمان دارای ابعاد و نیازهای مادی و معنوی هستند و باید به هر دو بُعد توجه شود. بنابراین سیاستگذاری فرهنگی باید فرهنگی باشد و گرنه محکوم به شکست است.

3. اهمیت نقد فرهنگی در سیاست‌های فرهنگی

می‌گویند اولین گام درمان یک معتاد این است که او قبول کند معتاد است. اولین گام اصلاح فرهنگ موجود نیز آن است که قبول کنیم این فرهنگ بیمار است و بسیاری از مؤلفه‌های آن باید در زیر ذره‌بین نقد قرار گیرد و آسیب‌شناسی شود. اما به جای «نقد فرهنگی» با نوعی «شعارگرایی» در سیاستگذاری‌ها روبرو بوده‌ایم که خود یکی از آفت‌های حوزه فرهنگ است. فرهنگ عرصه اندیشه، تبادل نظر، بردباری، کار عمیق و بلند مدت است و هیچگاه با تب‌های تند سیاسی و صدور بخش‌نامه و دستورکار اصلا نمی‌شود. باید در تمام حوزه‌های فرهنگی از فیلم و موسیقی گرفته تا شعر و ادبیات به نقد و نقادی بها داد و به جای مانع‌تراشی بر سر راه کسانی که در این مسیر گام برمی‌دارند، آن‌ها را تشویق و حمایت کرد.

4. بازسازی شخصیت فرهنگی

بسیاری از مشکلات فرهنگی در جامعه ما از پدیده‌هایی مانند مدگرایی گرفته تا حسادت، چاپلوسی و دروغ به دلیل ضعیف بودن شخصیت فردی ایرانیان است. ایرانیان به شخصیت خود احترام نمی‌گذارند شخصیت ایرانی به جای آن که با فردیت مستقل خودش هستی پیدا کند، تحت تأثیر نظر دیگران است و از خود استقلال چندانی ندارد.

از منظر جامعه‌شناسی می‌توان گفت «من فاعلی» ایرانیان که قدرت اختیار آنان را نشان می‌دهد ضعیف و در عوض «من مفعولی» که مظهر اعمال قدرت دیگران بر فرد است، بسیار قوی است.

بهتر است تعادل بین این دو بعد وجودی انسان ایجاد شود؛ زیرا فدا کردن یکی به نفع دیگری پیامدهای مخربی در پی خواهد داشت. شاید در برخی از جوامع پیشرفته غربی این عدم تعادل به دلیل ضعیف بودن من مفعولی است؛ اما در جامعه ما برعکس این من فاعلی است که بسیار ضعیف و حقیر شده است و باید آن را زنده کرد.

5. پذیرش تکثر فرهنگی

یکی از مهمترین راهبردها برای اطمینان از موفقیت سیاست‌گذاری‌های فرهنگی آن است که با تمام وجود بپذیریم که ما انسانیم و ممکن است دچار اشتباه شویم. اگر چنین روحیه‌ای پیدا کنیم علاوه بر اینکه دچار تعصب و دگماتیسم نمی‌شویم به نظر و عقیده دیگران نیز با احترام و تامل بیشتری نگاه خواهیم کرد. عدم باور به تکثرگرایی فرهنگی یکی از دلایل گسترش پدیده حذف‌گرایی است. اکثر کارشناسان دولتی توان و قابلیت همکاری باهمدیگر را ندارند و به مرور زمان به این نتیجه می‌رسند که اگر مدیر بخش خود بودند می‌توانستند وظایف را با سرعت و دقت بهتری انجام دهند. اما وقتی مدیر بخش می‌شوند با سایر مدیران هماهنگی لازم را ندارند و به این نتیجه می‌رسند که برای رسیدن به اهداف باید مدیر کل شوند. بنابراین اگر می‌خواهیم پا در این راه نگذاریم باید در سیاست‌گذاری‌ها به تکثرگرایی احترام گذاشته و از حذف‌گرایی فاصله بگیریم.

6. فرهنگی کردن ارزش‌ها

فرهنگ باید اساس و پایه ارزش‌های جامعه باشد. شاید در نگاه اول این موضوع بدیهی بنظر برسد اما واقعیت آن است که بسیاری از ارزش‌های موجود در جامعه ما «ارزش‌های دوپینگی» هستند و شالوده فرهنگی ندارند.

7. نیاز مبرم به خلاقیت و نوآوری

در حوزه فرهنگ زمینه‌های مناسب برای نوآوری وجود ندارد. کارشناسان بخش دولتی به تجربه دریافته‌اند که از رایه هرگونه طرح و نظر بدیعی خوداری کنند. باید رویکرد سلبی به طرح‌های جدید به رویکرد ایجابی تبدیل شود و زمینه‌های لازم برای مشارکت کارشناسان دولتی و غیردولتی فراهم شود. راحت‌ترین و بی‌دردسرتین کار برای مدیران به خصوص مدیران فرهنگی آن است که در موضع انفعال قرار گرفته و در هیچ کاری پیش‌رو نباشند.

حرکت و خلاقیت فرهنگی به دلایل مختلف همیشه با نقدهای فراوانی روبرو است به همین دلیل اکثر مدیران ترجیح می دهند برخلاف دستورات و سیاست های تدوین شده حرکت نکنند تا هیچگونه هزینه و خطری آنها را تهدید نکند.

8. نمایش زشتی های فرهنگی

در **کوچه های شهرهای بزرگ روی دیوارها پُر است** از نوشته هایی مانند این که؛ « لعنت بر کسی که اینجا آشغال بگذارد.» «پارک نکنید چهار چرخ پنجر می شود.» «لطفاً بوق نزنید، مردم خوابند.».

آیا به زباله درون جوی ها دقت کرده اید؟

آیا به فحش های تماشاگران فوتبال گوش داده اید؟

فرهنگ رانندگی ما که سرآمد عام و خاص است.

دروغ، ریا، چاپلوسی، فخر فروشی و حسادت، که هم در محیط کار هم در محل زندگی و هم در بین خویشاوندان موج می زند. فرهنگ کار جمعی و همکاری مشترک که بین ما نیست. مسئولیت پذیری ایرانیان پایین است. صدها سال است که از خویشاوندسالاری و پارتی بازی رنج می بریم. روحیه مدارا و تحمل دیگران در ما اندک است.

آیا وقت آن نرسیده که این ضعف ها و «زشتی های فرهنگی» را به نسل جوان نشان دهیم و از آنها بخواهیم که

مانند ما نباشند؟

البته برخی ویژگی ها و مؤلفه های خوب و ارزشمند نیز در فرهنگ ما وجود دارد که باید حفظ شود؛ اما مشکل اصلی و اولویت کار این است که عناصر و ویژگی های زشت فرهنگی شناسایی و حذف شوند نه اینکه با بزرگ کردن چند ویژگی مثبت فرهنگی به کلیت آن فرهنگ قداست بخشیده و آن را توجیه کنیم.

9. آموزش فرهنگی

کافی نیست به مردم بگوییم اخلاق مدار باشند، باید به آنها آموزش داد تا رفتار اخلاقی را یاد بگیرند. اگر موعظه و سخنرانی اخلاقی تاثیر زیادی داشت، جامعه ما دارای غنی ترین فرهنگ و با اخلاق ترین مردم در جهان بود. برای رسیدن به فرهنگی اخلاقی باید برنامه ها و راهکارهای عملی در نظر گرفته شود تا نسل فردا از دوران کودکی آموزش ببیند. از آموزش رعایت حقوق شهروندان، کمک به دیگران و مسئولیت پذیری در امور مختلف گرفته تا پرهیز از دروغ گوئی و رعایت قوانین ترافیک را باید از خانواده ها، مدارس و محله ها شروع کرد. البته آموزش فرهنگی باید **جامعه محور** باشد. فرهنگ حوزه ای عمیق و گسترده است که فقط با **مشارکت نخبگان و**

مردم اصلاح خواهد شد. به همین دلیل ضروری است تا سیاستگذاری‌های فرهنگی به سمت تقویت نهادها و انجمن‌های غیردولتی حرکت کند و زمینه مشارکت اجتماعی را بیش از پیش مردم را فراهم کند.

نهادهای فرهنگ ساز در ایران

شورای عالی انقلاب فرهنگی

صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

سازمان تبلیغات اسلامی

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

سازمان مدیریت و برنامه ریزی

شورای عالی انقلاب فرهنگی

(تأسیس ۱۹ آذر ۱۳۶۳) به ریاست رئیس‌جمهور یکی از نهادهای حکومتی جمهوری اسلامی ایران است که پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران با فرمان سید روح‌الله خمینی تشکیل شد. گسترش نفوذ فرهنگ اسلامی در شئون جامعه و تقویت انقلاب فرهنگی و اعتلای فرهنگ عمومی و تزکیه محیط‌های علمی و فرهنگی از افکار مادی و نفی مظاهر و آثار غربزدگی از جمله اهداف این شورا است. ابتدا ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل گردید که بعداً به شورای عالی انقلاب فرهنگی تغییر ماهیت داد.

اهداف این شورا عبارت‌اند از:

- 1* گسترش و نفوذ فرهنگ اسلامی در شئون جامعه و تقویت انقلاب فرهنگی و اعتلای فرهنگ عمومی
- 2* تزکیه محیط‌های علمی و فرهنگی از افکار مادی و نفی مظاهر و آثار غربزدگی از فضای فرهنگی جامعه
- 3* تحول دانشگاه‌ها، مدارس و مراکز فرهنگی و هنری براساس فرهنگ صحیح اسلامی، گسترش و تقویت هر چه بیشتر آن‌ها برای تربیت متخصصان متعهد، اسلام‌شناسان متخصص، مغزهای متفکر و وطن‌خواه، نیروهای فعال و ماهر، استادان، مربیان و معلمان معتقد به اسلام و استقلال کشور
- 4* تعمیم سواد، تقویت و بسط روح تفکر و علم‌آموزی و تحقیق و استفاده از دستاوردها و تجارب مفید دانش بشری برای نیل به استقلال علمی و فرهنگی

5* حفظ و احیا و معرفی آثار و مآثر اسلامی و ملی

6* نشر افکار و آثار فرهنگی انقلاب اسلامی، ایجاد و تحکیم روابط فرهنگی با کشورهای دیگر به ویژه با ملل اسلامی

از جمله وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی، می توان در سه حوزه سیاست گذاری، تدوین ضوابط و نظارت تقسیم بندی نمود.

1* **تهیه و تدوین سیاست ها و طرح های راهبردی کشور در زمینه های مختلف فرهنگی** از جمله در حوزه های زنان، تبلیغات، اطلاع رسانی، چاپ و نشر، بیسوادی، دانشگاه ها، برقراری روابط علمی و پژوهشی و فرهنگی با سایر کشورها، همکاری **حوزه و دانشگاه**، فعالیت های دینی و معنوی، تهاجم فرهنگی و سایر حوزه های فرهنگی مربوط از جمله وظایف سیاست گذاری این شورا محسوب می شود.

2* **همچنین تعیین ضوابط تأسیس مراکز علمی و آموزشی** و نیز ضوابط گزینش مدیران و استادان و دانشجویان از جمله وظایف این شورا می باشد.

3* **بررسی و تحلیل شرایط فرهنگی ایران و جهان، بررسی الگوهای توسعه و پیامدهای فرهنگی آن**، بررسی وضع فرهنگ و آموزش کشور و نیز نظارت بر اجرای مصوبات شورا از جمله وظایف نظارتی شورای عالی انقلاب فرهنگی می باشد.

مؤسسات، نهادها و شوراهای تشکیل شده توسط شورا

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)

سازمان مدارس غیرانتفاعی و مشارکتهای مردمی

جهاد دانشگاهی

دانشگاه آزاد اسلامی

مرکز نشر دانشگاهی

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان علوم پزشکی

فرهنگستان هنر

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دفتر جذب نخبگان

شورای جذب خبرگان بدون مدرک دانشگاهی

هیئت مرکزی گزینش استاد

هیئت مرکزی گزینش دانشجو

کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان

کمیته مطالعه و برنامه ریزی آزمون ورودی دانشگاه

کمیته بررسی و ارزیابی دائمی وضع آموزش در کشور

سازمان دانش آموزی جمهوری اسلامی ایران

مرکز تألیف و ترجمه و نشر آثار هنری

هیئت حمایت از کرسیهای نظریه پردازی

صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

سازمانی رسانه ای است که تنها متولی قانونی پخش برنامه های رادیویی و تلویزیونی در جمهوری اسلامی ایران است بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس صدا و سیما توسط رهبر ایران انتخاب می شود. این سازمان که پیش از انقلاب ۱۳۵۷ سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران نامیده می شد، آن زمان هم به شکل حکومتی اداره می شد. تعداد کارکنان این سازمان در سراسر کشور تا اواخر سال ۱۳۹۵ در حدود ۵۰۰۰۰ نفر تخمین زده شده است از بسیاری جنبه ها، صدا و سیما

قدرتمندترین، فراگیرترین و پرنفوذترین رسانه خبری و نهاد آموزشی-فرهنگی در ایران به شمار می رود.

مؤسسات وابسته

انتشارات سروش که در سال ۱۳۵۴ تأسیس شده و نشریات سروش هفتگی، سروش کودکان، سروش نوجوان، سروش جوان و سروش بانوان را منتشر می کند.

روزنامه جام جم ارگان رسمی صدا و سیما.

خبرگزاری صدا و سیما، خبرگزاری وابسته به صدا و سیما که وظیفه تأمین بخش های خبری تمام شبکه های رادیویی و تلویزیونی استانی، سراسری و برون مرزی به جز شبکه خبر، شبکه العالم، شبکه الکوثر، شبکه سحر و پرس تی وی را برعهده دارد.

سیما فیلم، شرکت تهیه کننده فیلم که برخی سریال های پرهزینه تلویزیون نیز در آن تولید می شود.

سیما چوب، شرکت تولیدکننده مبلمان که وظیفه ساخت برخی قطعات دکور برنامه‌ها را بر عهده داشته و محصولات خود را در بازار آزاد نیز به فروش می‌رساند.

ایران سیما، آرشیو اینترنتی برنامه‌های تلویزیونی صدا و سیما

دانشگاه صدا و سیما که از طریق آزمون داخلی، آزمون سراسری و آزمون دانشگاه جامع در رشته‌های مرتبط و مطلوب صدا و سیما در تهران و قم دانشجو می‌پذیرد.

شرکت فرهنگی هنری صبا که به تولید انواع برنامه‌های انیمیشن برای صدا و سیما می‌پردازد.

شرکت صوتی و تصویری سروش

که به تهیه، پخش و فروش آلبوم‌های موسیقی و نسخه‌های خانگی مجموعه‌ها و فیلم‌های تولید شده در صدا و سیما می‌پردازد. این شرکت در تهران و مراکز استان‌ها دارای تعدادی شعبه فروش بوده و نمایندگی چند شرکت خارجی را نیز بر عهده دارد.

مرکز تحقیقات صداوسیما

مرکز تحقیقات صداوسیما از حیث جایگاه سازمانی، نیروی انسانی و شرح وظایف و امکانات، قدیمی‌ترین، بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین مرکز پژوهشی سازمان صداوسیما محسوب می‌شود که مأموریت اصلی آن عبارتست از: «مطالعه، پژوهش و سنجش در زمینه‌های مورد نیاز صداوسیما با استفاده از روش‌های علمی به منظور سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، برنامه‌سازی، نظارت و ارتقای کیفی برنامه‌های رسانه ملی در چارچوب اصول و سیاست‌های سازمان صداوسیما و هماهنگی، ارزیابی و سازماندهی ژوئش‌های سازمان براساس نظام جامع پژوهش‌های رسانه‌ای».

سازمان تبلیغات اسلامی

نهادی در **جمهوری اسلامی ایران** است با دستور آیت‌الله خمینی پس از انقلاب ۵۷ تشکیل شده و در حال حاضر زیر نظر **رهبری جمهوری اسلامی** قرار دارد. این سازمان، ابتدا در "اول تیرماه سال ۱۳۶۰" به عنوان نهادی مستقل، منسجم و وابسته به ولایت فقیه، تحت نام «نهاد شورای عالی تبلیغات اسلامی» با هدف پرداختن به امور تبلیغات ایجاد گردید. سپس، این نهاد در ۱۴ فروردین ۱۳۶۸ به دستور سید روح‌الله خمینی، نام خود را به «سازمان تبلیغات اسلامی» تغییر داد. این سازمان یکی از ارگان‌های تبلیغاتی نظام جمهوری اسلامی است که وظیفه تبلیغ ایدئولوژی جمهوری اسلامی را از طریق ادارات استانی، سازمان‌های وابسته و فعالیت‌های فرهنگی را بر عهده دارد. ریاست این سازمان در یک دوره بر عهده **احمد جنتی** نیز بوده‌است. از مرداد ماه سال ۱۳۹۷ **محمد قمی** ریاست سازمان تبلیغات اسلامی را بر عهده دارد.

معاونت‌ها

سازمان تبلیغات دارای سه معاونت است:

معاونت پژوهشی و آموزشی،

معاونت امور فرهنگی و تبلیغ،

معاونت اداری و مالی

سازمان های وابسته

دانشگاه سوره

خبرگزاری مهر

حوزه هنری

پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی باقرالعلوم

سازمان دارالقرآن الکریم

مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان

مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر

شرکت کتاب شهر

روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز

سازمان مدارس معارف اسلامی

وظایف

سیاستگذاری، برنامه ریزی، هدایت، سازماندهی، پشتیبانی و نظارت بر تبلیغات دینی- مردمی.

زمینه سازی برای یافتن نیروهای مؤمن و پیدایش تشکل های انجمن های اسلامی و جمعیت های مشابه و نظارت بر فعالیت آنها.

تلاش در جهت احیا و اشاعه معارف، فرهنگ و تاریخ تشیع از همه راه های ممکن، با تأکید بر وحدت تمام مذاهب اسلامی و حراست از آن، با همکاری مراجع و نهادهای ذی ربط.

تحقیق و بررسی در خصوص تبلیغات سو و تهاجم فرهنگی دشمنان و شناسائی و تحلیل ترفندهای تبلیغی علیه انقلاب اسلامی با هماهنگی سایر دستگاه‌های ذی‌ربط و ارائه سیاست‌های لازم در جهت خنثی‌سازی آن‌ها و تنویر افکار عمومی.

انجام مطالعات راهبردی و بررسی‌های کاربردی در زمینه نیازهای فرهنگی قشرها مختلف جامعه به ویژه جوانان و طراحی برنامه‌ها و شیوه‌های تبلیغی نوین و اصلاح و احیای روش‌های سنتی در تبلیغات اسلامی.

تدوین و انتشار کتب و نشریات مناسب و ضروری به منظور معرفی فرهنگ و تمدن اسلامی، و تبیین مواضع انقلاب اسلامی و انجام پژوهش‌های لازم به ویژه در زمینه نظام تربیتی و مبنای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت اسلامی و حمایت از پژوهشگران متعهد.

تلاش جهت هدایت افکار عمومی با استفاده از رسانه‌های همگانی و فعالیت مستقیم رسانه‌ای در صورت لزوم.

شناسایی و معرفی آثار نمونه فرهنگی و هنری، افراد و شبکه‌های تبلیغی - مردمی جامعه اسلامی و تهیه و عرضه فرآورده‌ها و آثار نمونه فرهنگی - هنری، در جهت ارائه الگوهای مناسب هنرمندان متعهد و انقلابی و حمایت از آنان.

برنامه‌ریزی، زمینه‌سازی و انجام اقدام‌های لازم برای هرچه فعال‌تر شدن افراد تأثیرگذار مانند: روحانیون، دانشگاهیان، معلمان و هنرمندان در جهت رشد فرهنگ اسلامی و مقابله با آثار نامطلوب فرهنگ‌های بیگانه.

برنامه‌ریزی، نظارت و هماهنگی در برگزاری هرچه بهتر مراسم و شعائر انقلابی و دینی در کشور با مشارکت کلیه نهادهای مردمی و دولتی

همکاری با وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی و وابسته به دولت و نهادهای انقلابی به منظور تعمیق و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی در محیط سازمان‌های دولتی و نهادهای انقلابی.

تأسیس و اداره موسسات آموزشی و مراکز دانشگاهی در جهت تربیت مبلغان کارآمد و هنرمندان متعهد و مربیان دینی.

تأسیس مراکز اطلاع‌رسانی تخصصی، تبلیغی و دینی.

سازماندهی و اعزام مبلغ در سراسر کشور به ویژه مناطق محروم با همکاری روحانیت و مردم.

هدایت و حمایت انجمن‌های اسلامی و تشکل‌های اسلامی - مردمی و نظارت بر آنها.

برنامه‌ریزی فرهنگی و تبلیغی جهت علاقه‌مندان به فرهنگ فارسی در کشور با تأکید بر خدمات متقابل اسلام و ایران، با همکاری و هماهنگی مراجع ذی‌صلاح.

برگزاری کنفرانس‌ها، جشنواره‌ها و نمایشگاه‌های بین‌المللی مردمی در کشور به منظور تعمیق و گسترش معارف اسلامی و فراهم کردن زمینه شرکت هنرمندان و شبکه‌های تبلیغی - مردمی در کنفرانس‌ها، نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های فرهنگی.

انجام همکاری‌های فرهنگی - تبلیغی با مراکز اسلامی و فرهنگی داخل کشور در راستای اهداف سازمان و به منظور تأمین ارتباط افراد و مراکز اسلامی و فرهنگی - مردمی برای تألیف قلوب آنان با هماهنگی سایر مراجع ذی‌صلاح.

نظارت بر ترجمه متون دینی و تعیین ضوابط و مقررات مربوط به تهیه، ترجمه و انتشار این متون جهت بهره‌برداری در کشور.

نظارت بر چاپ و نشر قرآن کریم و انجام فعالیت‌های قرآنی از طریق تربیت مربی، تدوین جزوات آموزشی، و همکاری با وزارتخانه‌های ذی‌ربط جهت گسترش آموزش و معارف قرآن کریم.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

(به اختصار: وزارت ارشاد)

از وزارتخانه‌های دولت جمهوری اسلامی ایران است، که مسئولیت محدود کردن دسترسی رسانه‌ای به هرگونه محتوای غیراسلامی و جلوگیری از تبلیغات فرهنگ بیگانه در جمهوری اسلامی ایران را برعهده دارد. فرم کنونی این وزارتخانه، پس از وقوع انقلاب ۱۳۵۷ با ادغام وزارت فرهنگ و هنر با وزارت اطلاعات و گردشگری شکل گرفت.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به‌عنوان یکی از متولیان حوزه فرهنگ و هنر، وظیفه سیاست‌گذاری در زمینه‌های اطلاع‌رسانی، اشاعه فرهنگ اسلامی و تبلیغات برای نظام جمهوری اسلامی را برعهده دارد.

این وزارتخانه از شمار زیادی معاونت، مرکز و سازمان تشکیل شده‌است، که از سازمان‌های زیرمجموعه‌های آن می‌توان به: سازمان اوقاف و امور خیریه، سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات

اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، همچنین سازمان سینمایی و سمعی، بصری، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها و سازمان حج و زیارت اشاره نمود.

اهداف وزارتخانه

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای پیشبرد اهداف زیر تأسیس شده‌است:

رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی

استقلال فرهنگی و مصونیت جامعه از نفوذ فرهنگ اجانب

اعتلای آگاهی‌های عمومی در زمینه‌های مختلف و شکوفایی استعدادها و روحیه تحقیق، تتبع و ابتکار در جامعه

رواج فرهنگ و هنر اسلامی

آگاهی جهانیان نسبت به مبانی و مظاهر و اهداف انقلاب اسلامی

گسترش مناسبات فرهنگی با ملل و اقوام مختلف بخصوص مسلمانان و مستضعفان جهان

فراهم آمدن زمینه‌های وحدت میان مسلمین

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از سازمان‌های وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

این سازمان در سال ۱۳۷۴ ایجاد شد و مسئولیت آن در زمینه فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور است.

فکر تشکیل این سازمان با طرح ادغام بخش‌های فرهنگی و تبلیغی نهادها و موسسات دولتی و عمومی فعال در خارج از کشور ایجاد شد و پس از تصویب اساسنامه آن و سپس تصویب آیت‌الله خامنه‌ای فعالیت خود را آغاز کرد.

این سازمان زیر نظر یک شورای عالی متشکل از شخصیت‌های مهم فرهنگی، چند تن از اعضای هیئت وزیران مانند وزیر امور خارجه و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و همچنین رئیس سازمان صدا و سیما اداره می‌شود.

این سازمان در عمده سفارتخانه‌های ایران در کشورهای مختلف نماینده دارد.

در حال حاضر ابوذر ابراهیمی ترکمان رئیس این سازمان است. او در تاریخ ۱/۸/۱۳۹۲ به عنوان پنجمین رئیس سازمان از ابتدای تأسیس آن، جانشین محمدباقر خرمشاد گردید.

سازمان مدیریت و برنامه ریزی

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی از ادغام دو سازمان به عنوان، سازمان امور اداری و استخدامی کشور و سازمان برنامه و بودجه مطابق مصوبه ۱۶ اسفند ۱۳۷۸ شورای عالی اداری تأسیس و در ۱۷ تیر ۱۳۷۹ نمودار سازمانی آن تصویب و به اجرا درآمد.

پس از انحلال این سازمان در سال ۱۳۸۶ به دستور محمود احمدی‌نژاد، معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی تأسیس شد و این معاونت بخشی از وظایف آن را به عهده گرفت. با آغاز کار دولت حسن روحانی، زمزمه‌های احیاء این سازمان شنیده می‌شد و در نهایت در ۱۹ آبان ۱۳۹۳، با دستور رئیس‌جمهور و تصویب شورای عالی اداری با ادغام دو معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی و توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس‌جمهور، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور احیاء گردید.

در تاریخ ۸ دی ماه سال ۱۳۹۳ حسن روحانی در اجرای اصل ۱۲۶ قانون اساسی طی حکم جدید محمدباقر نوبخت را به عنوان معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور منصوب کرد.

در ۴ مرداد ۱۳۹۵ سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مجدداً به دو سازمان برنامه و بودجه و سازمان امور استخدامی تفکیک شد، که در پی آن محمدباقر نوبخت به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه و جمشید انصاری به عنوان رئیس سازمان امور استخدامی منصوب گردیدند.

شورای عالی انفورماتیک از جمله شوراهای زیرمجموعه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به‌شمار می‌آید

اختیارات و وظایف

در ماده ۲ طرح ادغام معاونت‌های برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی و توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس‌جمهور و تشکیل سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور آمده‌است:

1* مطالعات آینده پژوهی، توسعه‌ای و آمایش سرزمین و شناخت ظرفیت‌ها و امکانات کشور

2* مطالعه و تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

3* طراحی نظام برنامه‌ریزی و تدوین برنامه‌های بلند مدت، میان مدت و کوتاه مدت ملی، تدوین برنامه‌های ملی استانی توسط واحدهای استانی و ارائه الگوهای نوین و بومی برای اداره مطلوب بخش‌های مختلف کشور

4* طراحی نظام بودجه ریزی و تهیه و تدوین بودجه‌های سالانه، ابلاغ بودجه مصوب، تخصیص منابع، شرح عملیات شامل اهداف کمی، استانداردها و قیمت تمام شده خدمات و طرح‌ها و طراحی نظام هوشمند مدیریت بودجه و مالی کشور

5* بررسی و تعیین نقش‌ها و حدود وظایف بخش دولتی و غیردولتی در چارچوب اسناد بالادستی و قوانین مصوب، طراحی ساختار کلان دولت و تأیید ساختار دستگاه‌های اجرایی، طراحی برنامه‌های تمرکز زدایی، طراحی و تدوین نظام اداری و نظام‌های تصمیم‌گیری، طراحی و استقرار مدیریت فرایندهای منابع انسانی و نظام شایستگی، راهبری استقرار: دولت الکترونیک، چرخه بهره‌وری، نظام‌های مشارکت، خصوصی‌سازی و برون‌سپاری، خرید خدمت یا محصول، نظام ارتقای سلامت اداری و سیرفناوری‌های نوین اداری

6* تهیه، تدوین و ابلاغ معیارها و ضوابط مطالعاتی، فنی و اجرایی طرح‌های عمرانی و سرمایه‌گذاری شرکت‌های دولتی و موسسات عمومی و تدوین ضوابط تشخیص صلاحیت و انجام رتبه‌بندی اشخاص حقیقی و حقوقی طرف قرارداد با دستگاه‌های اجرایی ملی و استانی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶/۷/۸ در زمینه‌های عمرانی، مطالعاتی، آموزشی و خدماتی

۷- طراحی و استقرار نظام مدیریت عملکرد شامل تهیه الگوهای نظارت و ارزشیابی، تدوین گزارش‌های نظارتی و ارزشیابی از تهیه و اجرای برنامه‌های بلندمدت، میان مدت و کوتاه مدت ملی و استانی و طرح‌های عمرانی و فعالیت‌های دستگاه‌های اجرایی و موضوعات محوری نظیر بهره‌وری، شفافیت، پاسخگویی، نقش و مشارکت مردم در اداره کشور و ارائه به مراجع ذی‌ربط از جمله مجلس شورای اسلامی براساس قوانین و مقررات

۸- طراحی معیارهای ارزیابی عملکرد و سنجش بهره‌وری و انجام ارزشیابی و رتبه‌بندی دستگاه‌های اجرایی ملی و استانی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری در میزان تحقق برنامه‌های توسعه و بودجه سالانه، ارتقای بهره‌وری و اصلاحات اداری و مدیریتی و ارائه پیشنهادها و تنبیهی و تشویقی برای دستگاه‌های اجرایی

۹- ارزیابی میزان پیشرفت کشور در چارچوب سیاست‌های کلی نظام و اهداف کمی و کیفی سند چشم‌انداز و برنامه‌های بلند مدت و میان مدت همراه با تحلیل‌های لازم